

خراسان است مضایقه نکردیم. آن جناب در برابر آن، همین ولایت^۱ را به نوکر باغی یاغی طاغی این جانب شیخ جلایر ارزانی داشت. آن نیز سهل است. دیگر از عظیم ذمایم حرکت ناملایم عمریک و عثمان بیک است که به ایالت کرمان مقرراند و به خوسف و سرچاه که سرحد خراسان است آمده اند و اموال مسلمانان را غارت نموده اند. هر چند این مخلص چنار کردار پای تحمل و وقار در دامن کشیده اما محافظت ایشان بر ذمه سلاطین واجب و لازم است. اگر اینها به رضا و فرمان آن جناب است، در ضمن این چه حکمت و مصلحت ملحوظ داشته اند و اگر غرض اظهار قدرت و شوکت است بر ضمیر منیر پوشیده نیست که ما را به تأیید حضرت کردگار چندان اعتماد و استظهار است که به امثال این جزئیات بلکه به انواع کلیات ضعف و فتور و عجز و قصور را بر خاطر عاظر ما مجال خطور نیست و اگر به اراده ایشان نیست، مناسب آن است که هر یک از مرتکبان این افعال را چنانچه مقتضی عدل و انصاف است به جزای لایق و سزای موافق متنبه گردانند و الا به امر حضرت کردگار دفع مکاره و مضار بردای صواب نمای دولت ما بسی آسان است.^۲ اگر کسی به اندفاع ظالمی و ارتفاع ناملایمی که ارتکاب آن بر ذمت همت ارباب دین و دولت و اصحاب ملک و ملت لازم است شروع نماید و رعایت حفظ مال و حال مسلمانان و حمایت اهل و عیال ایشان که از جمله واجبات است مرتکب نشود، در نزد خالق و خالقیق ^۳ معاقب و مؤاخذ است. معذور فرمایند. به زیادتى اطناب ارتکاب نمی رود. عهد و ^۴ اوان دولت و دور و زمان مکنت آن حضرت از وصمت نقص و زوال و سمت وهم محفوظ و محروس باد^۵.

حسن پادشاه ایلچی را تعظیم بسیار کرده نشان همایون به اسم فرزندان دولتیار

۱- پای آن در برابر همین این دیار را به نوکر... ۲- نوه بسی آن است - پای دولت آن است که

۳- تکمیل قیاسی ۴- تصحیح قیاسی - نسخ، امان

۵- تصحیح و تکمیل متن از روی سواد ناعه مندرج در ص ۳۳۴ - ۳۳۰ کتاب اسناد و مکاتبات سیاسی صورت گرفته است.

اصدار فرمود. مضمون آن که استرآباد را به گماشته سلطان حسین میرزا سپارند و لشکریان را از آن حدود به نوعی بیرون آورند که به رعایا از رهگذر ایشان آسیبی نرسد و آن نشان را قاضی علاءالدین علی^۱ در صحبت شیخ الاسلام با تحف و تبرکات از برای سلطان حسین میرزا روانه ساخت و از جهت علما و اعیان و اکابر هرات تحف و هدایای بسیاری انعام نموده فرستاد.

بعد از ورود رسول و رسالت و نشان همایون بهجتی عظیم به اهل آن دیار روی نمود و مورد شریف قاضی را به مواجِب تعظیم و تکریم و نوازشهای لایقه تقدیم نموده بعد از اتیان عهد و پیمان او را رخصت انصراف دادند و شاهزادگان و امرای عظام از استرآباد و توابع کوچ در کوچ به فرمان واجب الأذعان متوجه عراق شدند و در فصل ربیع، در اوایل ذی القعدة سنه مذکور که حسن پادشاه از قشلاق قم به ساوخ - بلاغ پیلامیشی فرمود،^۲ به معسکر اعلی لاحق گشتند و هر يك از شاهزادگان مرخص گشته به دارالایاله خود رجوع نمودند.^۳

و در این سال، از سلطان محمد پادشاه روم رسولی با تحف و هدایای پادشاهانه و مکتوبی مشتمل بر اظهار اخلاص محبت و رسوخ عهد و میثاق و تهنیت فتح عراق به درگاه آمد و با جواب مکتوب منصرف گشت.

و بعد از او رسولی از جانب سلطان مصر قایت بای با ابهت و شوکت تمام و با تحف و تبرکات نفیسه رسیده مکتوبی بلاغت آمیز در باب مصالحت و مصادقت و موالات و تهنیت فتح ولایات رسانید و او را نیز بعد از اقامت مراسم تعظیم و تکریم و انعام باز گردانیدند. و از جانب یزد، محمل حج که امر همایون به ترتیب و تزیین آن صدور یافته بود و انواع تکلفات در ترتیب آن به جای آورده بودند رسید و عالی جناب سیادت پناه سید نعمه الله ثانی از برای تعظیم شعائر اسلام^۴، از یزد آن را به قم رسانید

۱- اسم قاضی علی در نسخه نو نیست ۲- یعنی سال ۸۷۵ هـ ۳- نو: اولاً محمد بنیت به اصفهان و بعد از آن سلطان خلیل به شیراز بیلاق به بیلاق توجه فرمودند. ۴- بک، شعائر اسلام رسم تشییع به جای آورده از یزد...

و حسن پادشاه با شاهزادگان و امرا به رسم استقبال از شهر بیرون رفتند و محمل شریف را به اندرون شهر در آوردند و برادر خود او بیس بیگ را امیر حاج ساخته جمعی کثیر از سوار و پیاده همراه او گردانید و خلیل بیگ پسر و انچی را که عم زاده حسن پادشاه بود از برای تأیید شاهزاده مقصود بیگ همراه محمل مقرر کرده به بغداد فرستاد. و هم در این قشلاق، یکی از اعیان امرای قرمانلو^۱ به استغاثه از نوایب زمان به درگاه رسید و چنان به عرض رسانید که سلطان محمد پادشاه روم با پیر احمد بیگ بن ابراهیم بیگ و قاسم بیگ قرمانی که عمه زادگان اویند در مقام تغلب و استیلا است و اکثر ولایت ایشان را در تحت تصرف آورده و پیر احمد بیگ و والده خود را که عمه سلطان محمد است به استغاثه به حضرت حسن پادشاه ارسال نمود [و مرا^۲] در خدمت او تعیین نموده که شرح حال او به عرض همایون رساند. پس در راه والده اش به جوار رحمت حق پیوسته.

پس حسن پادشاه او را نوازش فرموده در جوار الطاف پادشاهانه آرام داد تا زمانی که از قم رایات نصرت شعار از برای تأیید امرای قرمان به جانب آذربایجان و حدود روم افراشته گشت.

و هم در این قشلاق، اسکندر بیگ که حسن پادشاه را برادر مادری بود داعی حق را لبیک اجابت گفته به جهان باقی انتقال نمود و والده بزرگوار و برادر نام دارش [در اقامت و ظایف تجبیز عزای او از مکروهاتی که اهل بدع و اهواء از ارباب دنیا بدان اقدام نمایند احترام کرده به آداب فرایض و سنن اکتفا نمود].^۳ و هم در این ایام، میرزا محمد تواجی را از برای تدبیر فتح رستم دار و تسخیر

۱- نسخ، آق قوینلو ۲- يك - یا: وقاضی ابوبکر را - نو: در خدمت او قاضی ابوبکر را اشتباه روملو این بوده که در ضمن نقل مطالب کتاب قاضی طهرانی تصور کرده که کلمه «مرا» راجع به قاضی است در حالی که جمله نقل قول امیر قرمانلو است که پیش حسن پادشاه جریان مأموریت خود را بیان می کند.

۳- ظاعراً تأثیری از خود نشان نداده و سفره ای نگسترده و علی الرسم آشی ترتیب نکرده است. (رک: تعلیقات). نسخ: ترك رسوم منکرات نموده....

قلاع ولایت چلاویان مقرر نمود. بنا بر آن که در ابتدای فتح که داراب بیک به ایالت ری رفته بود، از ملوک رستمدار و از امرای [چلاویه سوء قصدی] ^۱ چند صادر شده بود و از دعوت پایه سریر اعلیٰ تمرد می نمودند. ملوک و امرای بعد از مشاهده علو شأن به وسیله کفن و شمشیر خود را به خاک آستانه دولت رسانیدند و به عفو تقصیرات و فوز به ایالت ولایات موروثه بهره مند گشتند و امیر شاه علی بیرامی و امیر ابوسعید بیک ایناق و پسران داراب بیک یا جمعی کثیر به تسخیر قلعه خرم آباد بر حسب فرمان رفتند و قلعه مزبور را که به ملوک عباسیه [که شاه حسین از ایشان بود] ^۲ انتساب داشت مسخر ساختند.

چون زمستان به انقضا پیوست، از قشلاق قم کوچ کرده ^۳ به بیلاق ساوخ بلاغ خیمه و خرگاه بر افراشتند و شاهزادگان از استرآباد معاودت فرموده در این بیلاق به بساط بوسی رسیدند و هر یک به محل دارالایاله خود متوجه شدند و حضرت حسن پادشاه از آنجا کوچ کرده در قزوین نزول نمود و وضع و شریف آن مملکت را دل جوئی نموده در دولتخانه که به امر همایون احداث نموده بودند اقامت نموده به غور دادخواهان رسید و از آنجا در سابع ذی الحجه سنه مذکور کوچ کرده در بیلاق ما بین سلطانیه و قزوین از برای اقامت به وظایف عید قربان توقف کرده در روز عرفه، از بیلاق جکجکی ^۴، به دشتی ^۵ چون عرفات مهبط نزول رحمت و محط رحال برکات ^۶ نزول اجلال کرد و چون به بارگاه عام قرار گرفت، بعد از وظایف سنت قربان و صلوة عید سوار شده رایت جهان گیری و جهان گشائی به جانب آذربایجان معطوف داشت و در حوالی ابهر به تعمیر مسجد جامع آنجا امر نموده مصالح آنرا از مال خاصه مقرر نمود و ^۷ چمن سلطانیه که متصل به شهر است <محل >

۱- پا: چلاویان - نو: سوءالاولی - بک: سوءالذنی (ظ - سوءالادبی) ۲- بک - نسخ،

دشاه حسین لر ۳- بک: به عزم استخلاص فرمان از قشلاق قم...

۴- نسخ: جکی جکی ۵- تکمیل از دیاربکره

۶- بک: فرق سلطانیه

نزول پادشاه عالم پناه گردید و قریب به یک هفته در آن مقام قرار گرفت و زیارت سلطان محمد خدا بنده و سلطان ابوسعید را دریافت و به تعمیر قبه و موقوفات آنجا فرمان همایون شرف نفاذ یافت و در آن مقام شاهزاده مقصود میرزا بر حسب فرمان به معسکر همایون پیوست. پس از آنجا کوچ کرده به بیلاق سهند تبریز که به آبیو هوا حکایت از خلد برین می کرد در آمد و چند روزی در آن حوالی به سر برده در اول محرم سنه ست و سبعین و ثمانمائه به شهر تبریز با طالعی سعادت آمیز و وقتی نشاط انگیز نزول اجلال ارزانی داشت و ابواب خیرات و مبرات بر فقرا و مساکین آن دیار مفتوح گردانید و به هر چند روز مبلغی کثیر به دست آنها از برای صرف بر مستحقان آن خطه از علما و صلحا [و حفاظ و فقرا و مساکین و قرا] می فرستاد و [به شیلان حلال هر روزه که بر حسب استمرار در حلال خانه مقرر و سفره ایام که از برای درویشان تاج المجاذیب با با عبدالرحمان علی الدوام مقرر بود فقرا را آسودگی تمام حاصل گشت] و هر شب جمعه علما و اکابر اطراف و اکناف را که به درگاه عالم پناه به جهت حواجج آمده بودند به مجلس همایون راه می دادند و [چون از فیض سحاب مکرمت لشکر خشکسال حرمان از عرصه ممالک منہزم گشت رعایای اطراف روی به درگاه جهان پناه آوردند و سرداران گردنکش و گردنکشان سرکش رعیت رو به درگاه جهان پناه آوردند.

بیت

ز حرص خدمت او سرنگون همی آیند

به وقت زادن از ارحام مادران اطفال^۳

۱- بك: نسخ، فقرا و غربا و مساکین

۲- نسخ: به شیلان حلال هر روزه حسب الاستمرار سفره عام از برای درویشان تاج المجاذیب عبدالعلی الرحمن برقرار بود.

۳- پا: [چون از فیض سحاب و مکرمت در عرصه ممالک مشهور گشت]. در دیار بکر به این جملات زائد و ناقص دیده نمی شود.

بعد از يك ماه اقامت در تبریز، بعضی از امرای عظام مثل مهماديك و سليمان پورتاك و بايندريك را با دوهزار سوار به جانب تغلیس و دیار ارمن فرستاد که آن ولایت را در حوزه تسخیر و تصرف در آورده مترصد رایات همایون باشند که از آن جا در ظل لوای گیتی گشای به جانب روم متوجه شوند.

در این ولا، قاسم بيك برادر پیر احمد بيك قرمان به درگاه جهان پناه رسیده به عز التغات و تشریف عنایات افتخار یافت و بعد از انقضای دو ماه از دارالسلطنه تبریز به عزم سنت ختان شاهزاده عالم و عالمیان مقصود میرزا نهضت فرمود و به وظایف طوی و لوازم آن امر فرمود و در اوایل شهر ربیع الاول از شهر تبریز به جانب سهند که کوه الوند با چندین هزار چشمه چون آب حیات حیران لاله و ریحان او است و از آن جا به دشت او جان، از برای طوی سنت ختان، نزول اجلال ارزانی داشت. اولاً به وظایف تعظیم ثانی عشر شهر ربیع الاول^۱ که روز مولود حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم است قیام نمود و بعد از اطعام عام، خبر معاودت حجاج بیت الحرام و زوار مدینه النبی علیه الصلوة والسلام در اردوی همایون به وضع و شریف رسیده همگی به استقبال محمل بیرون رفتند و حجاج را به اردو آورده همه را بر خوان احسان بی پایان «والله یدعوالی دارالسلام»^۲ نشانند. چون دعوت ثانیه به انقضای پیوست به سنت ختان شاهزاده که مقصود از خروج تبریز «اقامت وظایف»^۳ آن بود شروع نمودند و هر کس از اعیان که بدان دعوت روی آوردند برای رعایت رسم، اسبان تازی نامدار و استرهای تیز گام خوش رفتار «و دوقزها از»^۴ نقایس اقمشه و امتعه و صوفهای قبروسی^۵ و کتانهای روسی بیرون از حد و شمار به محل عرض کشیدند و

۱- یا سابع عشر- اهل سنت روز ۱۲ ربیع الاول میلاد پیغمبر اکرم را جشن می گیرند و اهل تشیع روز ۱۷ آن ماه را.

۲- سوره یونس ۲۶ ۳- از کتاب دیار بکریه

۴- مربوط به جزیره قبرس Cyprus. این صورت به تلفظ یونانی نام جزیره نزدیکتر است تا تلفظ امروزی ما به کسرقاف و راء.

حکیم موسی^۱ که در رسانیدن موسی به عصا^۲، ید بیضا نموده بود، علی سنه ابراهیم تیغ رانده دست به عطای بی دریغ برگشادند و چون از وظایف طوی فراغ حاصل گشت باز به شهر تبریز نزول همایون برای قشلامیسی واقع شد و آن زمستان به حضور قلب در تبریز به سربرد و در اوایل بهار با جنود زیاده از قطرات امطار از تبریز بیرون آمده در چمن مرند نزول اجلال نمود. در آن مقام خسرو گردون غلام چند روزی مکث نموده با سپاه ویراق در آلتاق فرود آمد.

و هم در آن اوان، مولانای اعظم اکرم، مولانا علی قوشچی از خراسان آمده منظور نظر شهریار بحر و بر گردید و [بیست هزار تنگه]^۳ شاهرخی و یک دو قوز قماش به وی عنایت شد.^۴

گفتار در قضایائی که در سنه ست و صیبن و ثمانماه واقع شده

در این سال، حسن پادشاه با سلطان محمد اظهار دشمنی کرد و آن مخالفت عهد و نسیان حقوق معهود که این طایفه خاندان خلافت مکان را از قدیم الزمان پر ذمت خانواده بایندری خصوصاً پدر حسن پادشاه علی بیگ بن قرا عثمان بود به غایت از مسلك حق شناسی و سپاه داری دریغ می نمود. از آن که پدر حسن پادشاه با فرزندان خود از خوف یعقوب بیگ پسر بزرگ عثمان بیگ که حاکم آق قوینلوشده بود فرار نمود و سالها در ظل حمایت پادشاه نیکو نهاد سلطان مراد می بودند و در مملکت [روم]^۵ در وجه معاش ایشان مقرر بود و بسیاری از مردم بایندری مثل رستم بن مراد بیگ بن عثمان و بایندر بیگ و لدرستم بیگ و امثال ایشان سالها در سایه

۱- دیار بکریه (خطی) - در دیار بکریه چایی : یا حکم موسی که در رسانیدن موسی بقضا ظاهرأ حکیم موسی نام طبیب یا دلاکی بوده که شاه زاده را ختنه کرده.

۲- موسی به معنای تیغ دلاکی و عصا کنایه از آلت تناسلی ۳- یک - نسخ، هزار سکه

۴- کتاب دیار بکریه بدین جا پایان می یابد.

* تا ستاره بعد فقط در نسخه پا است. به همین جهات تصحیح جملات که اغلب نارسا به نظر می رسد میسر نشد. ۵- این جا کلمه ای که خوانده نمی شود.

مرحمت سلطان مرفه الحال بودند و بعضی به طلب خاطر دیگر به وطن و مقام اصلی خود معاودت نمودند .

سلطان همیشه رعایت مروت و حق جوار آن طایفه می نمود و با وجود کمال اقتدار سلطان و غایت ضعف و ناتوانی آن قوم تر کمان هرگز در صد زوال ملک و ایالت قطعاً محقر ایشان نمی شد و نمی بود و با وجود آن سوابق عهود و لواحق عقود که حسن پادشاه را با سلطان محمد در میان بود و در اوان گذشته به جهت قلت استطاعت همیشه خود را بر قدم اطاعت مستمر و مستقر می داشت آخر از ملاحظه چند روزه دولت اظهار مخالفت نمود.

چون حسن پادشاه را استیلای تمام بر ممالک عجم دست داد و تا حدود خراسان و هرات لشکرها فرستاد، به دستور معهود طبایع اقوام تر کمان، به تحریک مواد اغراض و اعراض نفسانی در بطون دماغ حسن پادشاهی خیالات و فاسد و اندیشه های شرانگیز و آرای مفاسد آمیز تمکن یافت و سمنند عزم در قفای هوای نفس و استغنا به طریق «ان الانسان لیطغی ان رآه استغنی»^۱ سرکش ساخت. اگرچه حسن پادشاه را نیز دستگاه سلطنت و وسعت مملکت به جایی رسیده بود که خود را در سلک «و آتیناهم ملکاً عظیماً»^۲ می دانست* و چون حسن پادشاه قبل از فتح آذربایجان و عراق از حکام روم و شام آلام کشیده بود و جهت ضعف و قلت اعوان و انصار از دشمنان آن اقطار انواع آزار دیده بود، می خواست که در آن اوقات در ممالک مشرق بر سبیل کینه خواهی و انتقام مانند سفیده صبح در کشور شام خود نمائی نماید و از جانب مغرب هم کشوری چند بگشاید . بنابراین، بالشکر و حشم، از ممالک عجم به ادعای قائم مقامی فریدون و جم به ولایت دیار بکر مراجعت نمود و از آن جا به اندیشه تعرض به حدود شام ترك تازی فرمود .

در آن اثنا [سلطان بایزید^۳ در ممالک رومیه صغری حکومت می نمود .

۱- سورة العلق ۷۰۶ ۲- سورة النساء ۵۷ ۳- پسر سلطان محمد

حسن پادشاه مکتوبی و رسولی به او در اماسیه فرستاد و آغازتاً کید مصادقت و موافقت ظاهراً در میان نهاد. ما حصل رسایل آن که آن حضرت واسطه تجدید عهد و وسیله تأکید عقود با والد خود سلطان محمد گردد. بعد از القای مقدمات فرصتی که حرکات ناپسندیده کرده بود^۱ پیر احمد بیک و قاسم بیکت اولاد قرامان چنانچه قبل از این مذکور شد به واسطه غدرو طغیان و تفاق و کفران سر خود را از تیغ سیاست و شمشیر سلطان گذرانیده بعد از یأس و حرمان از دیار قرامان^۲ [از درگاه اقبال پناه آن پادشاه عالی جاه روی گردان شده به طریق برادر بزرگ خود اسحاق بیکت به حسن پادشاه التجا نموده و سپاه سلطان به سپهداری احمد پاشا تمامی بلاد و حصون قرامان را تسخیر کرده از مزاحمت ظلم و عدوان آل قرامان مستخلص نمودند. بنا بر این^۳] حسن پادشاه بنا بر عصبیت جاهلانه و تقص عهده^۴ ناخردمندانه، سپاه عظیم از ترکمانان کمان دار و ظالمان خون خوار همراه امیر بیک و لد بیکناش موصول که سرآمد آن لشکر و مهتر آن کشور بود به تاخت بلده توفات فرستاد. ایشان در آن شهر و ولایت به تاراج و غارت افتادند.

بیت

زهر سو به تاراج مال و منال عقاب ستم را گشودند بال

بعد از نهب و غارت و تخریب ولایت آتش دوزخ در خان و مان اهل آن بلده انداختند. چون اخبار این فساد به سمع سلطان بایزید رسید، از بلده اماسیه بیرون آمده متوجه ایشان شد و این خبر را به پدرش سلطان محمد فرستاد. چون خبر توجه سلطان بایزید به امیر بیک رسید مراجعت کرده متوجه دیار بکر گردید و در زمستان، به رهنمونی پیر احمد بیک و قاسم بیکت موازی بیست هزار سوار جرار خونخوار به-

۱- بین دو قلاب منحصرأ در نسخه یا وجود دارد. به همین جهت تصحیح جملات آن که مشوش به نظر می آید امکان پذیر نگشت. ۲- به جای بین دو قلاب در نسخه نو، به درگاه آمده بودند.

۳- تصحیح قیاسی - نسخ، «تقص ناخردمندانه» - نو اضافه دارد، «ع، آمد اولاد قرامان از برای انتزاع ملک سلطان به خاطرش گذشت.»

سپهسالاری یوسف بن جهانگیر^۱ که برادرزاده حسن پادشاه بود متوجه دیار قرمان شدند .

در آن اثناء، سلطان مصطفی که از قبل پدرش فرمان فرمای ممالک قرمان بود، این خبر را به پدرش سلطان محمد فرستاد. پدرش سلطان محمد، داودپاشا را با سپاه آنادولی به مدد او فرستاد. امرا و لشکریان در برابر سپاه ترکمان صف-آراستند و بریکدیگر حمله آوردند. [هوا از گرد سپاه سیاه شد و از بیم چهره سیم پیکرماه رنگ زعفران گرفت. شمسوارچرخ چون ناهید شیون آغاز کرد و زهره در بر برجیس و بهرام به جوش آمد و دل در سینه کیوان پر کینه خوناب شد و زمین از خون بهادران لعل پوش گشت]^۲.

بیت

پراز گرد شد روی ماه از نبرد	پر از خاک شد کام ماهی ز گرد
زمین همچو کشتی شد از موج خون	گهی راست جنبان و گاهی نگون
ز گرد سپه خنجر جنگیان	همی تافت چون خنده زنگیان

بعد از کوشش و کشش بسیار سپاه ترکمان راه فرار پیش گرفتند. یوسف بیک باجمعی از امرا دستگیر شدند و از جمله بیست هزار سوار عسری به هزار عسر به سلامت به دررفتند. داود پاشا اسیران را به حضور سلطان مصطفی آورد. از میان آن جمع مقهور یوسف بیک را پاسرداران مشهور به اسطنبول فرستاد. [سلطان محمد که داعیه سفر کینه خواهی داشت به اقتضای مصلحت دین و دولت و به صوابدید اهل مملکت و ملت به تأخیر انداخت و در آن زمستان به اسباب لشکرانگیزی پرداخت. اما]^۳ حسن پادشاه [از غایت غرور و اعتماد بر توانائی دولت و قوت بازوی شجاعت و دلآوری، بعد از نهب و غارت توقات و ثوابع آغاز مزاحمت و مداخلت در

۱- بك: یوسف بیک جهانگیر- در صحائف الاخبار نام وی یوسفجه آمده است ج ۳ ص ۱۶۳

۲- بین دو قلاب فقط در نسخه نو ۳- فقط در نسخه با

مملکت سلطان کرد و [۱] با سپاه خون آشام متوجه دیار شام شد و از آب فرات عبور کرده به بلده ملاطیه و عین تاب روی آورد و در موسم زمستان قلعه بیره را محاصره نمود و سلطان مصر قایت بای جهت امداد اهل قلعه باش بیک دوات دار را از مصر و ملک الامرا را از دمشق و حلب به مقابله حسن پادشاه فرستاد. ایشان در مقابل ایستاده اگرچه آب فرات در میان حایل بود، اما به توپ و تفنگ بسیاری از سپاه تر کمان را بر خاک هلاک انداختند و به واسطه طغیان آب و سیل‌های پرتاب حسن پادشاه از سر قلعه خائف^۲ و خاسر و از مقابل لشکر مصر به غایت متفعل و منکسر به جانب دیار بکر مراجعت نمود. امیر بیک موصلو که امیر الامرای حسن پادشاه بود علم عزیمت به جانب آخرت بر افراخت.

بعد از عود حسن پادشاه از آن دیار، در اوایل بهار، از نوازل آسمانی و بلاهای ناگهانی، سیل عظیمی در میان سپاه تر کمان روی نهاد و جمع کثیری را غریق گرداب فنا گردانید.

گفتار در قضایائی که در دیار خراسان واقع گردید و محاربه نمودن

سلطان حسین میرزا با سلطان محمود میرزا

در آن زمان که میرزا یادگار محمد متوجه خراسان بود، سلطان محمود میرزا ولد سلطان ابوسعید به بلخ آمد. امیر مغول و سلطان علی کجکینه که از قبل سلطان حسین میرزا حاکم آن بلده بودند دروازه را محکم ساخته جنود سلطان محمود - میرزا آغاز محاربه و محاصره نمودند. بعد از چند روز سلطان علی کجکینه دروازه عکاشه را به روی شاهزاده گشاده میرزا سلطان محمود را فتح بلخ میسر گشت. امیر مغول > را دستگیر کرد و مصحوب یادگار اتکه که از جمله معتمدانش بود به جانب

۱ - یا فقط - باید متذکر بود که در آن روزگار «دیار شام» جزو «مملکت سلطان» یعنی پادشاه عثمانی نبوده بلکه قلمرو سلطان مصر قایت بای (۹۰۱-۸۷۳) بوده است.

۲ - شاید هم: خائب.

سمرقند روانه فرمود و یادگاراتکه در اثنای راه^۱ < امیر مغول را از بند خلاص کرده روانه درگاه سلطان حسین میرزا گردانید. از نوادر اتفاقات آن که سلطان حسین- میرزا در مجلس نشسته بود و جهت خلاص امیر مغول فاتحه می خواند، در آن ائنا امیر مغول به درگاه رسید.

در اوایل بهار خبر رسید که فوجی از مردمان سلطان محمود میرزا تا کنار آب مرغاب تاخته اند و امیر کریم داد را که در آن جا ساکن بوده به قتل آورده اند^۲. بنابراین آن حضرت به کنار آب مرغاب نهضت نمود. چون [منزل پنج ده]^۳ محل سپاه ستاره عدد گردید، قاضی علی از پیش حسن پادشاه آمده مکتوب پادشاه آذربایجان که مشتمل بود بر سخنان محبت نشان آورده به اصناف الطاف پادشاهانه مفتخر گشته رخصت معاودت حاصل فرمود. بعد از آن، اعلام نصرت اعلام به جانب مخالفان در حرکت آمده در منزل چکمن در مقابل دشمن نزول فرمود. روز دیگر آن دوسر دار صف کارزار یاراستند. در یمین بایقرا میرزا که برادر بزرگترش بود رأیت فتح آیت بر افراخت و امیر حسن شیخ تیمور با جمعی سواران با تهور معاونت آن حضرت را پیشنهاد همت ساختند. پس یسار آن حضرت به فر شوکت میرزا سلطان احمد سمت استحکام پذیرفت و شیخ عبدالله عباسی و امیر عبدالخالق فیروز شاه و بسیاری از سپاه [طرح شدند]^۴ و امیر مظفر برلاس [و امیر احمد علی فارسی و امیر شیخ ابوسعید جان- در میان و امیر مغول و التون اشق]^۵ به قراولی مقرر شدند و از آن جانب سلطان محمود نیز صف سپاه آراسته میمنه و میسره لشکر نصرت شعار را به مردان کار و دلیران روز پیکار مستحکم گردانید.

نظم

پس آنکه چو غرنده شیران مست گرفتند تیغ درخشان به دست

۱- تکمیل از حبیب السیر ج ۳ ص ۱۵۳ ۲- کریم داد اسیر و امیر پیر محمد از لات کشته شده بود (حب، ج ۴ ص ۱۵۳) ۳- حب- پاه آن حدود- تو منزل بیحد ۴- حب: به مند او تعیین پذیرفت ۵- حب- نو: [احمد فارسی و امیر شیخ سعید جان در میان و التون عاشق]- پاه: [وغیره بخصوص امیر مغول]

گروهی به هم يك دل و يك زبان
 به آهنگ کین توسن انگيختند
 خدنگ سپر پر زنان آمده
 خدنگ از دو سو بی خبر می رسید
 ز تیری که خوردند در روز کین
 نمودند هر يك به شکل پری
 نجسته مدد جز ز تیغ و سنان
 به يك بار بر دشمنان ریختند
 اجل بهر تاراج جان آمده
 یکی نا رسیده دگر می رسید
 سہی قامتان از یسار و یمین
 پری هم نبودى بدین دلبری

در آن اثنا، قنبر علی امیر آخور، با فوجی از جوانان با تهور، به امیر حسن شیخ تمور حمله کرد. امیر حسن شیخ تمور از غایت تدبیر با ملازمان خود سپرها بر سر گرفته از جای خود حرکت نکردند. سلطان حسین میرزا گمان کرد که او با دشمن زبان یکی دارد. پس امیر محمد علی اتکه و امیر درویش علی کتاب دار را با پانصد سوار، [به رسم قشون تولغمه^۱] به جانب حسن شیخ تمور فرستاد تا اگر داعیه فرار داشته باشد دست برد نمایند. چون مخالفان اسبان خود را تاختند و تیرها انداختند، امیر حسن شیخ تمور > به اتفاق فارسان مضماری تهور <^۲ سپرها انداخته به جانب مخالفان تاخت و ایشان را متفرق ساخت. در آن اثنا، سلطان احمد میرزا و امیر شیخ عبدالله و امیر مظفر بر لاس و سایر الناس میسر^۳ مخالفان را مغلوب ساختند. سلطان محمود میرزا راه فرار پیش گرفته، در آن اثنا دو یست سوار > از سپاه سلطان محمود میرزا <^۴ به میرزا بایقرا دوچار شدند. میرزا بایقرا به دفع ایشان مشغول گردید. ناگاه هر کبش به سر در آمده از پشت زین به روی زمین افتاد.^۳ مخالفان وی را دستگیر کرده روانه گشتند. در اثنای راه ناگاه خبر شکست پادشاه خود را استماع نمودند. میرزا بایقرا را گذاشته فرار کردند. سلطان حسین میرزا بعد از شکست دشمنان به جانب هرات معاودت نمود.

۱- حب: تولغمه - در نسخه پانیزت - در حبیب السیر تعداد این قشون سیصد نفر «از بهادران رستم اثر» ذکر شده یا اسامی عده ای از امرای آنان. ۲- تکمیل از حبیب السیر ۳- حب: يك انگشت پایش شکست. (ج ۴ ص ۱۵۶)

وقایع متنوعه

در این سال، سلطان حسین میرزا امیر علی شیر را امیر دیوان گردانیده منصب وزارت را به خواجه نظام الملک خوافی^۱ شفقت فرمود و حسن شیخ تمور را به قتل آورد. ***

گفتار در فضیلتی که در سنه سبع و سبعمین و ثمانمائه واقع شده و محاربه نمودن حسن پادشاه ترکمان با سلطان محمد پادشاه روم

چون خبر خرابی شهر توقات به سلطان محمد رسید، با امرای درگاه و مقریان بارگاه مشورت فرمود. ایشان معروض گردانیدند که به تدبیر حرب و ترتیب اسباب طعن و ضرب لشکر قیام باید نمود که بیضه ملک از مخالفت اهل عناد و نفاق به تیغ بی دریغ محفوظ ماند. بنا بر آن، سلطان به ترتیب لشکر مشغول گردید.

شد اندیشه فرمای پیکار و جنگ به آرایش خیل روم و فرنگ
چاوشان قمر سیر، برای اجتماع سپاه، به اطراف و اکناف و اقطار دیار در
حرکت آمدند.

شعر

به فرمان جمشید دارا پناه
ز نعل ستوران آیین نبرد
بیامد ز هرسو یکی سروری
به هر یک ملازم شده لشکری
ز هرسو به جنبش در آمد سپاه
مه نو نهان گشت در زیر گرد

سپاه بی پایان و لشکر فراوان از ولایت موره و بوسنه و سرحد افلاق و علائیه
و آنادولی و منتشا ایلی و قرامان و قسطنطنیه^۲ و طرابزون و سایر بلاد روم به درگاه

۱- در خصوص خواجه قوام الدین نظام الملک رجوع شود به دستورالوزرا ص ۴۱۸ - ۲- پ: قسطنطنیه

سلطان جمع آمدند * بدین تفصیل: بیست هزار عذب و ده هزار ینگی چری و ده هزار قاپوخلقی و شصت هزار سایر سپاه از استنبول به عزم جهان گشائی آهنگ عبور از دریای روم فرموده به جانب ساحل برکنار سبزه زار دریا نمای دیار آنادولی گذر نمود [دیار شهر اوزبک (۱)] روانه شدند. چون جهت گذارت تمام لشکر ستاره عدد مور شمار معبر استنبول و کشتی آن جانب کافی نبود، امر او جنود اروم ایلی از معبر کلی بولی عبور کرده در ینگی شهر به اردوی همایون ملحق گشتند*.

در موضع بیک بازاری، سلطان مصطفی فرزند سلطان با امرای قرامان و سپاه فراوان به اردوی پدر ملحق گردید و امر او سپهداران آنادولی و سرداران سپاه و گردن کشان بارگاه در آن گل زمین به اردوی ظفر قرین ملحق گشتند و در صحرای غاز آباد^۱، سلطان بایزید، با سپاه چون سد حدید، بروضع بحر عمان به دریای محیط اتصال یافت.

چون صحرای سیواس محل نزول اردوی آسمان اساس گردید، به عرض سپاه امر فرمود و چون بلده ارزنجان محل نزول سلطان جهان گردید، ایلیچی به حسن پادشاه فرستاد و از توجه خویش آگاه گردانید. حسن پادشاه جواب داد که ما نیز با سپاه خون ریز متوجه آن دیاریم^۲ تا آن که تو نزدیکتر آیی و با یکدیگر مقابله نمائیم.

بیت

یا بر مراد بر سر گردون نهیم پای یا مرد وار بر سر همت کنیم سر
پس لشکرهای آذربایجان و عراق و فارس و عراق عرب و ساحل عمان و
کرمان و دیار بکر را جمع آورده با دلاورانی که به نوک پیکان جانستان کله از

* از این جا تا ستاره بعد فقط در نسخه نو

۱- به علت منحصر بودن نسخه تصحیح این کلمات میسر نشد شاید از شهر ازنیک - در دیار بکر به چایی تصحیح شده. در دیار شهر ازنیک
۲- در اسناد ترکی: غاز اواسی (دره غاز)
۳- یا: ما نیز در این دیاریم تا آنکه

تارك كيوان بردارند] و به سرسان از سر آسمان سیمایی ، قبه زرین آفتاب را ربایند^۱ .

شعر

همه گردن کشان گردافکن
سخت دانند حرب را تدبیر
کوچ بر کوچ متوجه گردید .
همه نیزه زنان تیغ گذار^۲
نیک بینند جنگ را هنجار^۳

نظم

به جنبش زمین از سپه هر کران
ز گلبانگ شیران مرد آزمای
در موضع او جان به سان سپاه امر فرمود .
چهل هزار سوار جرار نیزه گذار
در شمار آمد و سی هزار دیگر سپاهی داشت .
اما از کردار خود نادم بود . لیکن مفاسد
اندیشه های فاسد ایشان از درجه صلاح گذشته بود و ماهیچه سلطنتش هم چون دل
مدقوق^۴ لایزال در خفقان آمده و شیر علم دولتش چون برگ خزان دیده و رخسار
مردم ترسیده مبتلای مرض یرقان شده اما اغرلومحمد را باده هزار سوار جرار منقلای
گردانید . چون عسا کر سلطان به نزدیک لشکر گاه او رسید چون سحابی که آفتاب
را حجاب سازد به شعاب جبال و وهاد تلال که نزدیک نهر فرات بود در آمد و آن آب
عظیم را در میان گذاشت .

در آن اثنا ، خاصه مراد که امیر الامرای روم ایلی بود به قراولی بیرون رفته
و اغرلومحمد با فوجی تر کمانان پر کین در کمین بود . گاهی از کنار عسا کر روم
اعلام خود را می افراخت و گاهی خود را متواری و پنهان می ساخت . خاصه مراد

۱- نو فقط ۲- تصحیح قیاسی - نسخ: همه گردن کشان گردن افکن همه نیزه زنان تیغ کردار

۳- فوق فقط آن هم به صورت: سخت داند حریر را تدبیر نیک بینند جنگ را هنجار

۴- پامدقون، مدقوق به معنای مسلول (مبتلا به بیماری سل) است. چه مرصص را دق نیز گویند

۵- نو: شقه- پا، سمه

قاصد نزدیک سلطان فرستاده مدد خواست. سلطان محمود پاشا را با بعضی بهادران به معاونت وی ارسال نمود. چون محمود پاشا مکر و کید مخالفان را معلوم نمود، خاصه مراد را از مقابله^۱ منع فرمود. اما بعضی از جوانان بی تجربه و سکون و جمعی از دلاوران بی حزم و آزمون به خاصه مراد گفتند که محمود پاشا آثار مغلوبیت سپاه ترکمان را به علامات و شواهد تحقیق کرده می خواهد که به چوگان مراد گوی مسابقت رباید. صلاح دولت آن است که ما پیشتر بر ایشان تازییم و سلك جمعیت ایشان را از هم پاشیم. بنا بر آن، خاصه مراد بر ترکمانان حمله نموده، اغرلومحمد نیز از کمین به درآمده وی را در میان گرفته بعد از اشتعال نیران قتال، سپاه روم راه فرار پیش گرفتند. ترکمانان خاصه مراد را با چهار هزار کس به قتل آوردند و عمر بیک و لدطورخان بیک را با بعضی از امرای عظام دستگیر کردند.

اغرلومحمد مردمان نیک خواه به حسن پادشاه فرستاد و پیغام داد که صلاح در آن است که در همین روز به اتفاق جنود عالم سوز از عقب منزه مان رویم و سلطان محمد را^۲ نیز مغلوب سازیم. حسن پادشاه چون اراده نمود که در همان روز با رومیان مقابله نماید، سلجوق شاه خانم که مادر سلطان خلیل و سایر فرزندان او بود، به عرض رسانید که اغرلومحمد داعیه دارد که شکست سپاه روم به دست او واقع شود تا در میان لشکر اعتبار تمام یابد. حسن پادشاه گفتار آن کفتار را قبول نموده اغرلو-محمد را طلبید. بعد از چند روز تأخیر با خیل و سپاه سوار گشته متوجه میدان رزم گردید. هر چند صوفی خلیل موصلو نصیحت کرد که جنگ کردن مصلحت نیست و مآل حال را به جز علام الغیوب کسی نمی داند حسن پادشاه به سخن وی التفات ننموده روانه گردید.

و بعد از قتل خاصه مراد اردوی رومیان به هم بر آمد.

بیت

دل از جای شد لشکر روم را چو از کوره آتشین موم را

[اما سلطان عالی تبار از آن حادثه بی اختیار متأثر و متحیر شد و از قتل خاصه مراد که از اخص خواص بود بسیار متألم گشت. اما حق سبحانه و تعالی آن واقعه را به حقیقت مہمہد مقدمات فتح و ظفر ساخت. زیرا کہ حسن پادشاه را مجدداً مواد نخوت و خود پسندی سابق بیفزود و این واقعه را به سایر وقایع سلاطین مقابل می نمود. چنانچه اخبار فتح خود را به اطراف و اکناف ممالک می فرستاد. اما غافل از آن کہ بازی زمانه و چرخ بوقلمون از این مقوله لعب معکوس و کارهای وارون در حق خود مکنون دارد و از این قبیل بازیچه‌ها را در سلك استهزا و سخریہ می شمارد. اما سلطان بر مثال شیرگران در مقام انتقام تیغ خون آشام آخته دوسه منزل از محل واقعه موحش و حادثه مشوش خاصه مراد پیشتر نهاد. اما خصم بدخواه و عدوی بی رسم و راه را تاب مجادله و مقاتله نبود. یک هفته روزگار از جنگ رویی نمود].^۱

تاروز چهارشنبه شانزدهم ربیع الاول سنه مذکور^۲ از یمین و یسار لشکر سلطان، بر قلل جبال، چند صف از لشکر تر کمان نمایان شدند. منہیان به عرض سلطان محمد رسانیدند کہ حسن پادشاه با سپاه کینه خواهد در کوه مستحکم خود را قائم نموده لئوی قتال و جدال بر افراخته شاید کہ از آن شامخ جبل به مکر و حیل دست بردی نماید و در آن محل کوهسار بر وضع سباع ضار در کمین شکار است کہ صید مقصود را به کام آرد. چون خبر مذکور به سامع عالی رسید، سلطان بر ابرش گردون خرام^۳:

۱- به جای مطالب بین دو قلاب در نسخه نو، اما سطر اصلاً تغییر به خاطر خود راه نداد و منزل دیگر پیشتر آمد. ۲- سال ۸۷۷ هجری برابر با یازده اوت ۱۴۷۳ در محل باشکنت. سلطان عثمانی پس از کشته شدن خاصه مراد قدری عقب نشست. ولی هنگامی کہ سپاه ترک به اوج اعرلی، در گردنه کوههای ارزنجان رسید، سپاهیان آق قویونلو روی ارتفاعات اتلق بلی در برابر جناح راست ترکی صحر شدند. ۳- ابرش، جای بسیار نباتات مختلف‌الالوان (منتحی‌الارص). بنابراین، اسب ابرش اسبی است که خالهای رنگارنگ بر بدن داشته باشد. چنین اسبی را در فرسی چپ‌رنگ‌بند ابرهان قطع

احسن التواریخ

شعر

[رونده هم چو مراد ورسنده چون روزی
 چهنده هم چو نسیم و خوردنده آتش وار
 سوی نشیب شتابان چو قطره در نوروز
 سوی بلندی تازان چو ابر در آزار
 فراخ گام چو اندیشه، دور بین چو طمع
 اثر رسان چو نکوئی خجسته پی چو یسار]^۱
 سوار شده به تعبیه سپاه فرمان داد و خود مستغرق آهن گردیده در قلب منزل نمود.

نظم

نهان در زره شهر یسار هژبر
 چو نرگس بسی دیده حیران او
 چو مار دوسر نیزه اش آبدار
 [چو خورشید تایان به سر بر زده
 چو خورشید تابنده در زیر ابر
 دو صد جان زهر گوشه قربان او
 به جای شکر در نی اش زهر مار
 رخس طعنه بر ماه انور زده

و پیش سپاه خود را به عرابه و زنجیر استحکام داده حصنی به غایت حصین ساخت.

بیت

چو شه زحمت قلب لشکر کشید
 در آن رخنه سد سکندر کشید]^۲
 و موازی ده هزار ینگی چری در پیش صف ایستاده هر کدام تفنگی در دست
 [و حربه نیز داشتند]^۳ در نزدیک قلب در قرب هزار و پانصد سوار که ایشان را سپاهی
 اوغلان گویند و هم چنین دو هزار^۳ دیگر که موسوم اند به سلاح دار و جماعت جوانان
 عزب ایگدی دو هزار از یمین و یسار و جماعت علوفه چیان از چپ و راست دو هزار
 مجموع سواره و پیاده در قلب سلطان مجموع بیست هزار بودند. فرزندش سلطان
 بایزید و محمود پاشا وزیر اعظم با چهل سنجق از امرای معظم و صاحبان طوق و علم

۱- فقط در نسخه نو ۲- نو، حربه تیس- بک (چایی)، حربه تیز داشتند ۳- پاه ده هزار

در میمنه قرار گرفتند و جماعت عزبان اروم ایلی که سپاه پیاده بودند بروضع جنود ینگلی چری درپیش لشکر روم ایلی ایستادند و از جانب میسره سلطان مصطفی با سپاه قرامان و داودپاشا با جنود آنادولی با بیست و چهار امیر نامدار و بیست هزار عزب به قانون روم ایلی در پیش لشکریان صف بستند و از کثرت سلاح و سیوف و رماح سپاه صف شکن و پیاده‌های شیرافکن فضای صحرا چون بوستان و گلشن گشته بود.^۱

شعر

زده آتش کین علم در سپهر	[زوالای گلگون سنان زیب مهر
نمودی به چشم یلان لاله‌زار] ^۲	سپرهای گلگون در آن گیرودار
چو رخسار خوبان نو خاسته	زمین سبزه زاری شد آراسته
به آهنگ جولان روان شد ز جای	زسوی دگر خصم زور آزمای
کشیدند صف از یسار و یمین	سلاطین و خانان ایران زمین
	حسن پادشاه بر کمیت کوه اندام با درفتار

شعر

زمین کوب و دریا بر و ره نورد	[کئه اندام و مه تازش و چرخ گرد
شناور چو ماغ و دلاور چو بیر	به چستی چو باد و به بالا چو ابر
دو سیار بریک درم چارسم] ^۲	نهادی به تیغ آن گره بسته دم

سوار گشته با فوجی تر کمانان متهور و ترکان متحیر در قلب قرار گرفت. در میمنه میمون فال فرزند خردسال خود زینل بیک را با امرای نامدار مثل شاه علی بیک پورتاک و بایندر بیک و صوفی خلیل موصلو و سلیمان بیجن با فوجی از دلاوران صف شکن قرار گرفتند و در میسره مراد بیک ولد جهانگیر و علی خان بیک ولد جهانگیر و قاسم بیک قرامان اوغلی و منصور بیک افشار و ایل الدی بیک چینی و اصلان بیک ذو القدر با جمعی

۱- تعداد قشون سلطان محمد را صد و نود هزار نفر نوشته‌اند (سلطان محمد فاتح و زمانه ص ۳۷۱)

۲- فقط در نسخه نو. به علت منحصر بودن نسخه تصحیح اشعار میسر نشد.

کثیر از بهادران جوشن‌ور رایات مقاتله برافراختند و فرزند بزرگش اغرلو محمد بر جناح پَسار، متصل از لشکر جرار، جهت احتیاط کار توقف فرمود. بعد از آن گروه گروه و فوج فوج روانه میدان قتال شدند.

شعر

سپه از پی یکدگر خیل خیل خروشان رسیدند مانند سیل
 به هم ازدوسو فتنه کوش آمدند چو دریای قلزم به جوش آمدند
 و لشکر تر کمان برای دفع سلطان و قلع و قمع رومیان تیغ آتش فشان از نیام
 بر آورده سنان فتنه نشان بر گوش تکاوران راست کرده بر زمین رزم و پیکار و بر قلل
 جبال به سان ستاره بر فلک دوار صف کشیدند.

بیت

جیشی همه به شدت و نیرو چو نره شیر^۱

خیلی همه به سینه و بازو چو زنده پیل
 چنانی که عرصه نبرد از سواران جنگ آور نام دار و پیادگان جرار دشت محشر
 شد و از نیزمداران بر صحن صحرا بیشه‌ها پیدا گشته و از عکس سنان خون فشان روی
 هوا پراز شهاب درخشان شد و از هیبت آواز کوس و کره نای و دمامه زرین^۲ بیم آن
 بود که دایره فلک از حرکت باز ایستد و مرکز خاک چون آب روان شود.
 حسن پادشاه بر بالای کوه برانده با آن گروه با شکوه غریو و غوغا در دشت
 و کوه انداخت.

بیت

هیاهوی گردان در آن مرحله در افکند در نه فلک زلزله
 دمبدم چون ابر تیره در سر کوه^۳ بر قهای تیغ و سنان را نمایان می ساخت.

۱- نو فقط به صورت: بر شیر- شاید، بر و شیر
 ۲- نو: سنج و زرین درای
 ۳- يك چایی: ابر تیره در هر کوه

بیت

سپر ها به دوش یلان پرشکوه چو خوردشید تا بان نمایان ز کوه
و غلغلۀ رعد کردار بر بالای کوه می انداخت. اما از مقام خود یک قدم پیشتر
نمی نهاد.

نظم

چو دانست سلطان نصرت شعار که آمد بسلا از یمین و یسار
بجنید چون سیل از آن کوه تیز فرو داشت پای جدل در ستیز
پس سلطان سپاه را امر به صعود فرمود. بار اول محمود پاشا با سپاه سرخ-
کلاهان و عزبان و سواران آنادولی متوجه تر کمانان شدند و آتش قتال را مشتعل
گردانیدند و سیل آفات و بلیات را به خلاف معتاد از زیر بر بالا انگیزتند توپ و
تفنگ به یکبار بر ایشان ریختند.

بیت

شرار تفک شد به چرخ برین که جا تنگ بود از سپه بر زمین
و صدای تقاره و کوس پر طنین و آواز نغیر و نای رویین بر فلک الافلاک رسید.

شعر

خروشان چو مستان خم هفت خوش برون برده جوش روی از فرق هوش
خمی کان چنان برددل را ز دست همه خلق را کرد بی پا و دست
و از میمنه سلطان بایزید به بالای کوه عروج نموده بر اغورلو محمد حمله کرد
و جنگ عظیم به وقوع انجامید و دخان آتش سنان به ایوان کیوان رسید و شعله
تیغ خون افشان زبانه بر آسمان کشید. دلیران نوک پیکان را از آب چشمه چشم
بدسگ لان آب می دادند و بهادران به نیشتر خنجر رگ جان می گشادند و [تیر جگر-
دوز درزی صفت مغر بر سر جنگاوران می دوخت و چون سوزن از حریر و پرنیان از
خود و خفتان می گذشت و تفنگ مانند برق و صاعقه از عیبۀ جوشن روشن گذاره

می شد^۱

نظم

در آن رزم شد مهره های تفک
 یلان را که شمشیر بر فرق بود
 زخونی که تیرکزد از فرق مرد
 زخون کاسه فرق مردان جنگ
 پی دیده های زره مردمک
 چو کوهی به بالای سر برق بود
 شفق شد بر این گنبد لاجورد
 قدح ها پر از باده لاله رنگ
 از میسره سلطان مصطفی و داود پاشا بالشکر قرمان بر بالای کوهی که مقر حسن
 پادشاه بود دویدند.

بیت

دویدند جمعی دلیران روم
 و سپاه آنادولی و پیادگان عزب از روی غضب حمله کردند و قلب را به ضرب
 توپ و تفنگ منقلب گردانیدند چنانچه سر طوق و سر علمها از ضرب تفنگ سوراخ-
 سوراخ شده بود .

شعر

ز برق تفک سر علم در عذاب
 گند کرده تیر از ره تند و تیز
 شده نعلک منقل از تف و تاب
 زدلق^۲ بلا کرده مرغان گریز
 هنوز سلطان بر شاهخ جبل و محل سپاه پر حیل نرسیده بود که عزبان آنادولی
 که سردار ایشان محمود آقا بود بر سپاه زینل بیک ولد حسن پادشاه رسیده حمله
 نمودند. زینل بیک چون شیر ژیان و ببر دمان با فوجی از تر کمانان نیزه-
 های ازدها کردار در گوش تکاوران بادر فتار گذاشته بر ایشان جلوریز انداخت.

شعر

زپهلوی به دل چاکها متصل
 سنانها شده سوزن چاک دل

۱- فقط در نسخه نو ۲- شاید : دام

گریبان پرازخون زاندازه پیش یلان را به گردن همه خون خویش^۱
 پس چندان مرد و مرکب بر زمین افتاد که پشت گاو از ثقل بارشان خم و
 مرکز زمین ازخونشان نم گرفت و ازجوارح و اعضای کشته‌های طرفین طریق عبور
 تنگی یافت. اما فایده بر آن مترتب نشد. در میان پیاده‌ها درآمده [محمود آقااسب
 اوراپی کرد و زینل بیک از پشت زین به روی زمین افتاد. محمود آقا سراورا از
 بدن جدا کرده پیش سلطان مصطفی بر زمین نهاد. شاه‌زاده سراورا به قلب نزد پدر
 فرستاد.]^۲

بعد از قتل زینل بیک که جناح حسن پادشاه بود، پروبال آن حضرت درهم
 شکست. در آن اثناء، سپاه آنادولی و لشکر عزبان خود را به پای طوق حسن پادشاه
 رسانیدند و پرچم علم قائمش چون کا کل مهوشان پریشان و آشفته گردید [و هنوز
 جنود سلطانی مصادم صفوف قلب حسن پادشاه نشده بودند که اکثر امرای عظام او را
 بر خاک هلاک انداختند]^۳ و از هر طرف آن گروه باشکوه بر سر حسن پادشاه تاختند و
 علم وی را بر انداختند.

نظم

فتاد از هوا طوقها پر مسلال رسید آفتاب علم را زوال
 چو کشتی فلک غرق دریای خون که گشت از علم بادبانش نگون^۴
 آن حضرت یقین دانست که اگر يك لمحۀ دیگر توقف نماید دستگیر خواهد
 شد. تمام خدم و حشم را گذاشته، یکه سوار بی اختیار از معرکه کارزار به در رفت و

۱- فقط در نسخه نو ۲- یا: [هر چند پروانه وار جهت اطفای چراغ دولت سلطان خود را بر شمع
 هدایت مصطفوی بیشتر می زدند هنوزش پروبال اقبال از مصباح فتوح اهل حق بیشتر می افروخت.
 پیادگان شاه‌زاده مصطفی چالاکي کرده اسب زینل بیک را دست و پا قطع کرده از پای در آوردند زینل
 بیک چون مرغ گلوله خورده شکسته‌بال از آشیان بر زمین افتاد. صیاد اجر به دست یزی تیغ
 محمود آقا سراورا از بدن جدا ساخته به سلطان مصطفی فرستاد و شاه‌زاده آن سردار نزد پدرش سلطان
 محمد فرستاد] ۳- فقط در نسخه پا ۴- این اشعار که هم چون دیگر اشعار این فص مست
 وکم ارزش می باشد ظاهراً از حسن بیک روملو است

پیر محمد بیک الپاوت که شباهت تام به حسن پادشاه داشت توقف نموده رومیان او را گرفتند و گفت من حسن پادشاهم و جمعی از عساکر روم که علم حسن پادشاه را از پای در آورده بودند و پیر محمد الپاوت که به حسن پادشاه مشا به بود دستگیر کرده بودند با امرای عظام و سر خیل تر کمانان در سلاسل و اغلال مجبوس با اعلام منکوس در میمنه نزد سلطان بایزید آوردند و هنوز اغر لوم محمد در برابر ایشان ایستاده بود که علم پدرش را نمایان کردند. دیگر او را نیز طاقت مقاومت نمانده راه فرار پیش گرفت. سپاه سلطان بایزید ایشان را تعاقب نموده جمعی کثیر را به قتل آوردند.

شعر

فتاد آن به گرز آن دگر بیک به تیر	فتادند بر خاک یک سان اسیر
همه تیغها فرق در خون نساب	فروریخت آتش ز دریای آب
زیس خون در آن عرصه شور و شر	رمین بیضه سرخ شد در نظر ^۱

حسن پادشاه به واسطه حرکت نافر جام ابلق توسن ایام که مرکب مرادش چون عذر لئیمان لنگ بود و عرصه جهان بر وی مانند حوصله بخیلان تنگ، از محل کارزار تا به اردوی اهل و عیال که سه روزه راه بود به یک روزه رسید [و لباس حیات مستعار را از آن ورطه هولناک بیرون کشید. سلطان از مقیدان خصوصاً از پیر محمد الپاوت وجود و عدم حسن پادشاه را پرسید و فرار او را شنید. پس سلطان پس از آن فتح همین و استیلا بر دشمن بی تمکین، در همان محل و منزل ظفر مشحون، جهت تحقیق حال لشکر و اجرای حکم سیاست بر جمیع تر کمانان خيام اختتام بر سپهر دوار بر افراشت.]^۲ رومیان اردوی حسن پادشاه را غارت کرده عمر بیک ولد دورخان بیک را که در جنگ خاصه مراد^۳ گرفتار شده بود خلاص کردند و در این جنگ میرزا محمد باقر و میرزا زینل و میرزا مظفر که فرزندان میرزا سید احمد بن میرزا میران شاه بن-

۱ - اشعار فقط در نسخه نو ۲ - فقط در نسخه یا ۳ - خاصه مراد اصلاً از خاندان پالولوگ (امپراطوران بیزانس) بود. وی در عین جوانی به مناسبت لطف خاصی که سلطان بدو داشت تا مقام وزارت و اخذ عنوان پاشایی ترقی نموده بود.

صاحب‌قران امیر تیمور گورکان بودند دستگیر شدند و به‌امر سلطان در قلعهٔ امانیه
محبوس

سلطان در رزمگاه فرود آمده با امرای درگاه و سران سپاه به‌تعاقب
پادشاه قرعهٔ مشاورت در میان انداختند. اکثر امرا صلاح در تعاقب دیدند. اما
محمود پاشا که بر جمیع امرا و ارکان دولت به‌واسطهٔ عقل و فراست و فهم و کیاست
امتیاز تمام داشت، سلطان را از رفتن به‌دیار عجم مانع شد. بعد از آن سلطان امرای
قراقوینلو را که تابع قرا یوسف بودند، مثل پیر محمد الپاوت و عمر بیگ ولد بایزید بیگ
جاگیرلو، مجموع را آزاد گردانید و مردمان بی‌تعیین را به حال خود گذاشت و
بعضی خدمت مثل طبایخ و فراش را به‌خدمات لایق بازداشت. اما فضلا و علما را رعایت
تمام کرده از آن جمله قاضی محمود شریحی و خواجه سید محمد منشی که منصب
انشاء حسن پادشاه به‌او تعلق داشت و قاضی علی‌حسن کیفی^۲ که به‌منصب امامت و
مصاحبت حسن پادشاه منسوب بود و در علوم شرعیه خصوصاً حدیث و قراءت مهارت
داشت منظور نظر سلطان عالی‌شان گشته به‌مناصب عالی سرفراز شدند و سلطان
به شکرانهٔ این فتح موازی چهل هزار غلام آزاد نمود و مقدار یکصد خروار نقره
که هر خرواری صد هزار آقچهٔ رومی بود به‌امرا و لشکریان انعام فرمود و همگی
طایفهٔ آق‌قوینلو را در نظر سلطان یکان‌یکان گردن زدند تا آن که موازی سه‌هزار
در یک‌روز به‌قتل آمدند و سلطان ظفر نشان سه‌روز در آن رزمگاه نشسته بعد از آن
معاودت نمود و فرمان داد که در هر منزل چهارصد نفر از مردمان آق‌قوینلو را
گردن زده تنهای ایشان را در سرباه اندازند. یکی از فضلا در آن تاریخ نوشته :

تاریخ

عون دین مصطفی سلطان محمد بن مراد

سل سیف‌الحق للقه‌ر علی‌الخصم القوی

۱- نوی سوی (ظ. سوای) ۲- نسخ: حسن کیفی- طاهرأ همان قاضی علاء‌الدین علی است،

عن لسان القلب من غیب جری تاریخه

دام منصوراً بعون الله والحکم القوی (۸۷۸)

و در تاریخ ترکی رومی مشهور است که حسن پادشاه روز چهارشنبه را بر خود مبارک دانسته بود. زیرا که جهان شاه پادشاه و سلطان ابوسعید را در این روز گرفته بود و در این نوبت نیز روز چهارشنبه جنگ کرده مغلوب گردید. پس سلطان کوچ بر کوچ روانه استنبول گردید. [چون حوالی قراحصار محل نزول سپاه بی شمار گردید، دارای آن قلعه داراب بیک پورناک در قلعه متحصن گردید. عساکر روم قلعه را مرکزوار در میان گرفتند. داراب بیک از خوف رومیان قلعه را تسلیم نمود. سلطان از آن جا متوجه استنبول شد.]^۱
و بعد از مراجعت پادشاه روم، حسن پادشاه در تختگاه آذربایجان نزول اجلال فرموده لوای استیلا بر افراخت.

متوفیات^۲

[و در این سال، سلطان خلیل بن شیخ ابراهیم از دارملال به داربغا انتقال نمود. مدت سلطنتش چهل و هفت سال. مملکتش بلاد شروان. فرزندش شروان شاه مشهور به فرخ یسار قائم مقام گردید.]^۳

گفتار در قضایائی که در سنه ثمان و سبعمین و ثمانمائه واقع شده

و لشکر کشیدن سلطان محمد بر سر اولاد قرامان اوغلی

چون پیر احمد بیک قرامان اوغلی از جنگگاه ترجان خلاص گشته در بلاد قرامان به برادرش ملک قاسم پیوست در قلعه سلفکه متمکن گشتند. از آن جا لوای استیلا بر افراخته شهر لارنده را تاختند. بنا بر آن، سلطان محمد احمد پاشای گدوک را با

۱ - فقط در نسخه نو ۲ - عنوان در متن نیست و قبلاً افزوده شد. ۳ - فقط در نسخه یا

جنود آنادولی به قلع و قمع قرامان اوغلی فرستاد و احمد پاشا علم عزیمت به جانب قونیه بر افراخت و در حوالی شهر مذکور به سلطان مصطفی که از قبل پدر والی آن جا بود ملحق شد.

پس آن دو نیک اختر به اتفاق یکدیگر با لشکر بسیار اجل کردار بر سر آن برگشته روزگار ایلفار نمودند و قبل از ایلفار رسولان کاردان برای تأکید عهد و پیمان نزد قرامان اوغلی فرستادند. پیر احمد بیک در صدد مهمان داری ایلچیان بود که احمد پاشا با سپاه فراوان چون بلای ناگهان بر سر آن بی دولتان آمد. پیر احمد بیک به مشقت بسیار خود را به بیشه‌های سخت و کوه‌های پردرخت انداخت. لشکر سلطان تمام اموال ایشان را غارت کرده جمع کثیری را نیز دستگیر نمودند و با اموال بسیار و غنایم بی شمار به جانب شهر لارنده معاودت کرده بار دیگر با دلاوران بی باک و بهادران سفاک متوجه تسخیر قلعه ارمناک شدند. اهل آن حصار از خوف جنود جرار قلعه را تسلیم نمودند. احمد پاشا متوجه قلعه مینان شد. بعد از محاصره آن جا توپچیان گفتند که این قلعه را به توپ نمی‌توان گرفت به جهت آن که در آن محل نصب قزغان و توپ انداختن میسر نبود. آن پاشای با کیاست بدین سخن التفات نکرده به تدبیرات مهندسانه توپپه‌ها را بر قلعه مسلط گردانید.

اتفاقاً در برابر قلعه مذکور کوهی به غایت بلند بود که مشرف بر قلعه بود و به هیچ طریق لشکریان سلطان را صعود بر آن کوه میسر نبود. هر روز پیر احمد بیک جهت ملاحظه احوال قلعه بر کوه می‌آمد و تفرج قلعه می‌کرد. اگر چه سنگ توپ بعضی بروج را منهدم می‌ساخت، اما لشکریان نمی‌توانستند قلعه را گرفت. احمد پاشا رسولان فرستاده به اهل قلعه پیغام نمود که اگر چه قلعه در غایت استحکام است، اما به یمن دولت سلطان گرفتن آن بسی بر ما آسان است.

شعر

به در بستن اکنون نداریم دست اگر در بیندی ده بام هست

در خانه بندی چو بر آفتاب درون آید از روزنت بی حجاب
 اکنون حفظ و حراست ننگ و ناموس اهل و عیال آل قرامان را که نسبت
 قرابت به سلطان دین دارند رعایت می کنیم. اولی آن است که قلعه را تسلیم نمائید
 و از تعرض عسا کر قیامت اثر ایمن گشته سالها به فراغت خاطر در ظل رایات آن
 حضرت اوقات گذرانید.

چون بر محافظان قلعه مهابت سلطان اثر کرده بود، فی الحال قلعه را تسلیم
 نمودند و احمد پاشا تمامی اموال و جهات و عودات و اهل بیت آل قرامان را که بعضی
 اقارب سلطان بودند محافظت نموده رعایت کرد و به اعزاز و اکرام به خدمت سلطان
 فرستاد و رایات سلطان را در بالای قلعه نصب نمود.

اتفاقاً پیر احمد بیک به دستور معهود هر روز به بالای کوه می آمد و احتیاط
 قلعه می نمود. روز دیگر که مشاهده کرد که حصار به تصرف مخالفان در آمده و اهل
 و عیال او را برده اند به واسطه بسیاری غم و الم خود را از بالای کوه به قصد هلاک با
 سینۀ چاک بر خاک مگاک انداخت. اتفاقاً شاخ درختی چند بر رخوت او بند شده در
 میان کوه و کمر معلق بماند و ملازمانش او را با طناب و ریسمان به مشقت بسیار
 بالا کشیدند و به نصیحت و تسکین خاطر او کوشیدند.

احمد پاشا بعد از ضبط قلعه مذکور علم عزیمت به جانب قلعه سلفکه بر افراخت،
 و آن حصار است موصوف به حصانت و معروف به متانت و پای صبا کنگر فرقدسای
 آن نمی سود و دست قلزم به خندق محیطسای آن نمی رسد.

شعر

دو صد قلزم از خندقش نیم نم محیط فنا بود بحر عدم
 چه خندق که هر موج دشمن ربا کهن اژدری بسود هیت فزا
 و در ایام فترات حسن پادشاه، قاسم بیک قرامان اوغلی آن قلعه را به حیل
 به دست آورده بود و غلامان سلطان را بیرون کرده بعضی توپچیان را نگاه داشته بود.

چون پاشا به پای آن قلعه رسید به ترتیب آلات محاربه و محاصره فرمان داد و به توپچیان پنهانی پیغام فرستاد که شما از بندگان سلطان و محبان آن در گامید و جبراً و قهراً در آن جا گرفتارید. صلاح دولت آن که قلعه را تسلیم کرده به مناصب عالیه رعایت تمام یابید. بنا بر آن، ایشان غافل آتشی در انبار باروت انداختند و بروج قلعه را متلاشی گردانیدند. لشکریان به یک بار هجوم کرده به قلعه در آمدند. احمد پاشا صد و هشتاد نفر از مردمان معتبر قرامان را به قتل آورده بعد از آن متوجه پیر احمد گردید. پیر احمد طاقت مقاومت نیاورده از ولایت داش ایلی به صد افسوس خود را به طرسوس انداخت و پناه به سلطان قایت بای برد.

در این اثنا، سلطان مصطفی نیز متوجه قلعه قر احصار دلو گردید. چون اهل قلعه دانستند که کو کب بخت آل قرامان از مشرق اقبال به مهبیط افول و زوال مایل شده و از هیچ جانب امیدواری جهت نگاه داشت قلعه نیست، بنا بر آن، بی جنگ و جدال قلعه را تسلیم شاه زاده عالی تبار نمودند و سلطان مصطفی بعد از آن به قونیه معاودت کرد.

ذکر مخالفت اغر لومحمد با حسن پادشاه و رفتن او به روم

در این سال، اغر لومحمد علم عزیمت به جانب بغداد بر افراخت و مقصود بیک ابن حسن پادشاه به اتفاق دانه خلیل با پیشکش سنگین ناقص شیرین به استقبال آمدند و عهد کردند که بعد از پدر او را پادشاه سازند. اغر لومحمد به اتفاق ایشان از همدان عبور کرده روانه اصفهان گردید. رعایای آن دیار از روی اضطراب به استقبال آمدند. شاه زاده عالی جاه از گرد راه به سخن مردم بدخواه اکابر اصفهان را گرفته به شهر درآمد و هزار تومان از ایشان گرفت.

چون این خبر به پادشاه والا گهر رسید، از روی خشم و کین با سپه سنگین متوجه عراق شد.

نظم

چو بدخواه آگه شد از کار او
 که آمد قیامت به پیکار او
 ز گلبانگ شیرافکنان دلیر
 گریزان شد از بیشه آن شرزه شیر

پس از خوف بهادران دشمن گداز خود را به طرف شیراز انداخت و زر بسیار از صغار و کبار آن جانیز گرفت. حسن پادشاه سلطان خلیل را با طوق سفید و لشکر بسیار همه پیل افکن و شیرشکار به دفع وی ارسال نمود. اغر لومحمد تر کمان بهالم تمام راه شولستان پیش گرفت و در هزیمت چون باد صبا طی بساط خاک می کرد و از مهابت تیغ آتش نمای بادسان بر مرکز خاک می گذشت. سلطان خلیل تا کوه گیلویه^۱ او را تعاقب نموده چون به گردش نرسید مراجعت نمود.

حسن پادشاه مقصود بیک را طلب نموده مقید گردانیده او را به سلطان خلیل سپرد و دانست که از خوف پادشاه به ولایت مشعشع^۲ گریخته بود، بعد از تأکید عهد و پیمان به درگاه آمده حسن پادشاه ولایت بغداد را به او ارزانی داشت.

واغر لومحمد کوچ بر کوچ به بغداد آمده از آن جا متوجه روم شد. سلطان او را به ملاطفت پدران و عواطف خسروانه از جمیع اقران ممتاز و مستثنی گردانید و در مجلس مباسطت، اوضاع پادشاهان عرب و عجم از وی پرسید. اغر لومحمد سخنان سنجیده و کلمات پسندیده در جواب بیان فرموده گفت که پادشاهان ایران زمین منازل خود را در خارج شهر در محلهای دل پذیر و گوشه های خالی از مزاحم صغیر و کبیر می سازند. چون در خدمت سلطان این قسم کلمات خردمندانه مقبول افتاده بود، بنا بر آن، سلطان تبدیل منازل فرموده خانه هائی که سلاطین روم الآن نزول می فرمایند آن است.

۱- نو، گیلو ۲- مقصود حورستان کنونی است که در آن روزگار مقر فرمانروائی آل مشعشع بود (رک، تاریخ پانصدساله حورستان تألیف شادروان احمد کسروی)

قضایائی که در بلاد خراسان واقع شد

در آن اوان که به واسطه استیلاي یادگار محمد میرزا، محمد عمر بن میرزا سلطان خلیل بن میرزا محمد جهانگیر بن میرزا محمد سلطان بن میرزا محمد جهانگیر بن صاحب قران امیر تیمور گورکان، از اردوی سلطان حسین میرزا فرار نموده متوجه قندهار گردید، امیر احمد بن توکل برلاس که از عظامی امرای سلطان ابوسعید بود، شاهزاده را به شهر در آورده ملازم وی گردید.

میرزا محمد پس از ضبط قندهار با سپاه بسیار متوجه قهستان گردید و قلعه قاین را محاصره نمود. بنا بر آن، سلطان حسین میرزا به جانب مخالفان در حرکت آمده قراولان عسا کر ظفر نشان نه تفر از مخالفان را گرفته به پایة سریر خلافت مصیر آوردند. ایشان به عرض رسانیدند که شاهزاده به تسخیر قاین اشتغال دارد. بنا بر این، آن حضرت با چهار هزار سوار جرار بر سر وی ایلغار فرمود. میرزا محمد عمر چون از توجه سلطان حسین میرزا واقف گشت متوجه قندهار گردید. بعد از وصول بدان دیار، بنا بر اندک جریمه که از پسر امیر احمد توکل برلاس سرزده بود به قتل او فرمان داد و هم در آن اوان به عزم شکار از شهر بیرون رفته امیر احمد که از جهت کشته شدن ولد ارشد خود از شاهزاده آزرده بود، برج و باره حصار قندهار را مضبوط ساخته و شعار مخالفت ظاهر گردانیده قاصدی به درگاه سلطان حسین میرزا فرستاد و اظهار اطاعت نمود. میرزا محمد عمر در بادیة حیرت سرگردان ماند و با زمره ای از خواص و اندک سپاه به طرف قصبه قراه شتافت. چون پرتو شعور سلطان حسین میرزا بر این امور تافت، امیر مظفر برلاس را با امرای ظفر اقتباس بدان جانب فرستاد و بین الجانیین مهم به مقاتله انجامید. در اثنای گیر و دار تیری بر پیشانی شاهزاده خورده

۱- یاد میر احمد بن جهانگیر، تصحیح از حبیب السیر (ج ۴ ص ۱۵۸) - ۲- نوردهم ذی الحجه -

متوجه عالم بقا گردید و مملکت قندهار تحت تصرف سلطان حسین میرزا درآمد.

متوفیات

پیر احمد بیک بن ابراهیم بیک بن محمد بیک قرامان اوغلی. در این سال مرضی صعب بروی مستولی گردید. در اثنای مرض طیب حاضر نبود. پیرزن ترک نادان و عجوزه بی آزر می [چون پیر زال دهر بی امان، قدی از مرور ایام چون خم کمان منحنی گشته و قرب نودسال از عمر او گذشته

نظم

قدی چون خم کمان از گوژپشتی بر و دوشی چو گیمخت از درشتی
دو رخ چون جوز هندی ریشه ریشه چو حنظل هر یکی زهری به شیشه^۱

وی را شربت حنظل داده منجر به اسهال دموی گشته متوجه عالم بقا گردید.

وهم در این سال، سلطان مصطفی بن سلطان محمد مزاج شریفش جهت شرب مدام اختلال تمام پذیرفت و سپاه اسقام و لشکر آلام بر کشور بدنش تاخت آورد و از طغیان جنود امراض در مسالک مهالك افتاد و تخت سلطنت قیصریه را به واسطه يك دودم شراب به باد فنا داد و قبل از این مرض قولنج بهم رسانیده بود منجر به اسهال دموی گشت. طیب حاذقی که پدرش به معالجه او فرستاد به مدد حالش نرسیده شاهباز روحش از این تنگنای قفس بدن بی بنیاد پرواز نمود و بدنش را در شهر بورسه، در جنب جدش سلطان مراد، به خاک سپردند. شاهزاده از قبل پدر والی قرامان بود و بعد از فوت او سلطان محمد ولایت قرامان را به فرزند دیگرش جم سلطان عنایت فرمود. **

وهم در این سال، وزیر اعظم محمود پاشا به جزای اعمال خویش گرفتار شده دست سیاست سلطانی روزنامه زندگانی آن شیربیشه پهلوانی را در نوشته به قتلش

رسانید .

تفصیل مجمل آن که در آن او ان که سلطان محمد حسن پادشاه را مغلوب گردانیده اراده نمود که از دنبال او رفته بکلی دفع او نماید ، محمود پاشا مانع گشته بعد از آن محقق شد که اگر سلطان در آن وقت از پس حسن پادشاه می رفت بکلی ایشان را مستأصل می ساخت . بنا بر آن ، سلطان وی را از منصب وزارت معزول ساخت .

در آن زمان که سلطان مصطفی از عالم انتقال نمود ، اکثر امرای ارکان دولت به تعزیت سلطان آمدند . محمود پاشا نیز با ایشان رفاقت نمود . چون میان سلطان مصطفی و محمود پادشا کدورت عظیم بود ، دشمنان به سمع سلطان رسانیدند که سرور و ابتهاج محمود پاشا به فوت شاهزاده به مرتبه ای است که جامه های ایام شادمانی می پوشد و در لهو و لعب می کوشد . بنا بر آن ، سلطان منہیان به خلوت محمود پاشا فرستاد . قضا را محمود پاشا لباس تعزیه را بیرون کرده شطرنج بازی می کرد . آن شخص بعد از خروج از مجلس اوضاع آن صحبت را به نوعی که مشاهده کرده بود به سمع سلطان رسانید . بنا بر آن ، آتش غضب سلطان اشتعال یافته وی را گرفته در قلعه استنبول محبوس ساخته بعد از چند روز وی را به قتل آورد .**

پاشای مذکور به غایت خیر و کریم بود و هر قصیده که به اسم او می گفتند پنج هزار آقچه رومی بر سبیل جایزه می داد . * از آثارش مسجد جامعی است واقع در استنبول و مدرسه و املاک بسیار بدان جا وقف کرد .

قصایاتی که در سنه تسع و سبعم و ثمانمائه واقع شده

[سلطان محمد چون بیگم بیگی قرامان را به محمد پاشای رومی تفویض فرموده بود ، در آن او ان در بلده هر قلیه مفسدان بسیار پیدا شده بودند . از آن جمله

* از این جا تا ستاره بعد یعنی تفصیل قتل محمود پاشا فقط در نسخه «نو» وجود دارد .

اولاش اوغلی حسین بیک که به یوزبیک (؟) اشتهار یافته بود، موازی دوهزار سوار به هم رسانیده اطراف و جوانب آن بلاد را می تاخت و لوای استیلا می افراخت. بنا بر آن، محمدپاشا برای دفع مفسدان باجنود قرامان متوجه کوهستان ورساق که مسکن آن دزدان بی پراق بود گردید. به یک بار بالشکر بسیار در تنگایی به غایت دشوار در آمد. ایشان به ضرب سنگ و تیر آن پاشای بی تدبیر را منهزم گردانیدند. محمد پاشا به هزار محنت به در رفته چون این خبر به سلطان رسید حکومت قرامان را به محمد بیک بوسنه عنایت نمود.

در آن اثنا خبر رسید که قاسم بیک قرامان اوغلی با ده هزار نفر از بهادران میدان دلاوری داعیه دارد که به شهر لارنده در آید. بنا بر آن، محمد بیک قبل از ایشان خود را به شهر لارنده انداخت. در آن اثنا، قرامان اوغلی با فوجی از بهادران در برابر شهر نزول نمود. در این اثنا محمد بیک از شهر بیرون آمده با وی مقاتله نمود. بعد از ستیز و آویز بساط محاربه را به قایمی ریخته قاسم بیک به جانب هرقلیه معاودت نمود و به تخریب بلاد و تعدیب عباد مشغول گشت. بنا بر آن، محمد بیک بار دیگر به جانب وی ایلغار کرد. در آن اوان در هرقلیه نزول نمود.

چون صبح ملمع نقاب شمشیر سیمین از سپهر قراب بر کشید و دست سپیده دم سدره فلک نیلی را چاک زد و چهره نور شمشیر خور پیکر از تنق قیر گون شب بیرون آورد و آینه چین از افق شرقی و آسمان سیمایی پیدا گردید،

شعر

ز مهتاب روشن جهان تابناک	برون ریخته ناف از ناف خاک
تهی گشته بازار خاک از خروش	زبانگ جرسها بر آسوده گوش
رقیبان شب گشته سرمست خواب	فرورده سر صبح صادق به آب

قاسم بیک با فوجی از قرامانیان بی باک و دلاوران سفاک بر سر وی شیخون آورد. به اتفاق روشن ماه بود. لشکریان تمام می نمودند. محمد بیک پشت خود را

به کوه بلغار (۴) داده جنگ صعب کرد.

شعر

چون ماریاه مهره برچسید ضحاک سپیددم بخریدید

در دست مبارزان چالاک شد نیزه به سان مارضحاک

قاسم بیک چون کاری از پیش نبرد متوجه داش ایلی گردید.^۱

لشکر فرستادن سلطان محمد بر سر اسکدره^۲

در این سال، سلطان محمد پادشاه روم لشکر روم ایلی را به تسخیر اسکدره ارسال نمود. رومیان از خشم و کین حصار را چون نگین در میان گرفتند و به ضرب ضربه زن دل دوز و توپ آتش افروز بروج و باره آن قلعه را خراب کردند و اهل حصار از روی اضطراب مردان و نوار می کوشیدند و از جام حسام جرعه مرگ می نوشیدند. آخر الامر سلیمان پاشا از تسخیر آن قلعه عاجز گشته کوچ نموده به فرمان سلطان متوجه دیار قرا بغداد^۳ شدند. **

و در مابین اسکدره و قرا بغداد یک ماهه راه بود. بنا بر آن لشکریان زحمت بسیار کشیدند و چون بدان دیار رسیدند شروع به غارت و تاراج نمودند. حاکم قرا بغداد کافری بود به غایت قوی و بر شجاعان کفره اورا دعوی مهتری. با وجود مجاورت سلاطین عظام چنگیز خانی دشت قبچاق^۴ و عظمای پادشاهان انکروس و افلاق اصلاً از ایشان تنزل نمی نمود. بدین شیوه موازی نود سال علی الاتصال بر یک منوال حکومت آن ملک به استقلال کرده بود. چون از توجه لشکر روم خبر داد گردید، در حال به مقاومت و جدال پیش آمد بالشکری که کوه و صحرا گرفته و نفس صبا در سینه فضا شکسته.

۱- نوقف ۲- در هر دو نسخه اسکندریه آمده و مسلماً غلط است و صحیح شهر اسکندریه به اصطلاح ترکان اسکدره - اشقودره است در آلبانی. ۳- قرا بغداد یعنی دحیه Moldavie در کشور فعلی رومانی. ۴- منظور خانان قرم است (رک: تعلیقات).

از صف لشکر فکنده جنبش اندر دشت و کوه

وز ترف خنجر فکنده جوشش اندر بحر و بر

بعضی به سان دریا زره پوش و گروهی به شکل ماهی جوشن ور در برابر رومیان صف آرای گردیدند و علمها بر افراختند و تفر و تقاره نواختند و از هیبت کوس و صدای نای و ناقوس بیم آن بود که دائرة فلک از حرکت باز ایستد و مرکز خاک چون آب روان شود و تیر از کمان چون ژاله و باران روان می گردانیدند و توپ و تفنگ مرگ آهنگ در دل سنگ و سندان آتش می افروختند. بعد از ستیز و آویز لشکر روم راه آنهزام پیش گرفت و جمعی کثیر از ایشان به قتل آمد و سلیمان پاشا پریشان و بدحال به جانب ادرنه معاودت نمود. **

ذکر فرستادن سلطان محمد پادشاه روم محمود احمد پاشا را به کفه

در این سال ، سلطان محمد پادشاه روم ، گدوک احمد پاشا را بادویست عدد کشتی پراز مردان جنگ با توپ و تفنگ از دریای اسطنبول به جانب کفه ارسال نمود. ایشان از طریق خشکی حصار را در میان گرفتند و به ضرب توپ و تفنگ بروج آن را ویران گردانیدند. اهل حصار از بیم جان قلعه را تسلیم نمودند. پادشاه بعد از ضبط آن ولایت علم عزیمت به جانب آزاق که اعظم بنادر صقالیه^۱ است و آبی که به تین^۲ مشهور است از کنار آن می گذرد بر افراشت.

چون لشکر روم بدان مرز و بوم رسید، قلعه منکوب را در میان گرفتند و بعد از چند روز حاکم قلعه مذکور از حصار بیرون آمده اما یکی از اقوام و اقران وی مخالفت کرده قلعه را تسلیم نمود. پاشا از سر قلعه کوچ کرد و جماعتی را در کمین

۱- آزاق همان است که امروزه آزف Azof خوانده می شود و منظور از صقالیه مردم اسلاو نژاد است.

۲- یعنی رودخانه عظیم دن Don در روسیه جنوبی به طول ۱۹۵۰ کیلومتر.

گذاشت. در آن اثنا مخالفان از قلعه فرود آمدند. رومیانی که در کمین بودند، بر سر ایشان هجوم آورده اکثر ایشان را به راه عدم فرستادند و قلعه را مسخر گردانیدند. **

گفتار در قضایائی که در سنه ثمانین و ثمانمائه واقع شده

ولشکر کشیدن سلطان حسین میرزا بر سر احمد مشتاق

در این سال، احمد مشتاق اظهار مخالفت کرده رسولان نزد سلطان احمد میرزا و سلطان محمود میرزا فرستاده از ایشان استمداد نمود. بنا بر آن، سلطان حسین میرزا امیر عبدالخالق را با جمعی از بهادران موافق به جانب بلخ فرستاد که آن دیار را از وی انتزاع نمایند. چون عبدالخالق به شهر درآمد، احمد مشتاق از حرکات و سکناتش فهم کرد که سبب آمدن او چیست. لاجرم او را تکلیف نمود که از شهر بیرون رود و گفت من عن قریب به درگاه خواهم آمد تا [از] آنچه اهل فتنه و فساد عرض کرده اند [ابراء ذمه نمایم]^۱

چون امیر عبدالخالق به پایه سریر اعلی رسید و آنچه از احمد مشتاق دیده و شنیده بود معروض گردانید، سلطان حسین میرزا چند روزی چشم انتظار بر راه داشت که شاید احمد مشتاق به دلالت هادی توفیق از بادیه خلاف به جاده مستقیم وفا و وفاق آید. بعد از آن که اثری بر وعده‌ای که کرده بود مترتب نشد، تأدیب او را بر خاطر قرار داده آیات ظفر آیات را به عزم بلخ برافراشت و میرزا بدیع الزمان را به حکومت هرات مقرر کرده امیر مغول را در خدمت شاهزاده گذاشت.

احمد مشتاق که از توجه خاقان با استحقاق و قوف یافت، برج و باره شهر را

۱- حبه که چون به آن بلده در آیند به احمد مشتاق چنان ظاهر به زندگی مدد به جهت مدد به سرزمین روانه کرده اند که اگر از جانب ماوراءالنهر لشکری از آن عبور نماید و آن به سوی میسر گردد تا احمد مشتاق مطمئن خاطر شود. آنکه فرصت نگاه داشته او را مقید و محصور گردانید.

۲- از حبیب السیر - پای: عرض نمایم - نو: ایراد نمایم.

مستحکم کرده خاطر بر تحصن قرار داد و ایلچیان نزد سلطان محمود و سلطان احمد میرزا فرستاده مدد خواست. آن دو پادشاه عالی جاه به خیال تسخیر بلخ متوجه امداد احمد مشتاق گشته سلطان محمود میرزا عازم کنار آب شد و سلطان احمد میرزا هر چند که خود فی الحال نهضت نمود، اما فوجی از امرا و لشکریان سمرقند را به جانب بلخ روان نمود.

و چون ماهیچه علم نصرت شیم خاقانی حدود بلخ را نورانی ساخت و کیفیت تحصن احمد مشتاق به تحقیق پیوست، خاقان ظفر قرین چین در جبین افکنده به ترتیب آلات محاصره و محاربه فرمان داد و اطرات شهر را بر امر ا قسمت نموده هر کس به مورچل^۱ مقرر خود نزول کرد و فرمان فرمای خاقان در برابر برج شاه حسین نزول نمود [و امیر علی شیر دروازه شیر خوار را معسکر گردانید]^۲ و سایر امرا و ارکان دولت و عساکر مرخیخ صولت آن حصار را مرکزوار در میان گرفتند و آب خندق را به طرف دیگر انداختند. یساقیان جهت هموار ساختن آن آغاز افکندن درخت و کشیدن خار و خاشاک کردند.

در این اثنا به عرض رسید که سلطان محمود میرزا با فوجی بهادران ظفر لوا به کنار آب آمویه رسیده اند و امداد احمد مشتاق را پیشنهاد خاطر گردانیده بنا بر آن فرمان همایون شرف نفاذ یافت که امیر مظفر بر لاس با فوجی از بهادران ظفر - اقتباس در برابر مخالفان خیمه اقامت افرازد.

احمد مشتاق از استماع این خبر مستظهر خاطر گشته قدم در وادی خلاف و نفاق استوار کرد و هر روز به یاد نخوت و غرور آتش جنگ و جدال افروخته نهایت شجاعت به ظهور می رسانید و از این جانب، هر صباح که شهباز نیزه گذار آفتاب کمند همت بر تسخیر حصار دوار می انداخت، سلطان حسین میرزا بر باره کوه پیکر نشسته فتح

۱- یا، به منزله نو، به مداخل. تصحیح از حبیب السیر. مورچل اصطلاح نظامی قدیم است به معنای سنگر و جان پناه. ۲- حب - یا، دروازه امیر علی شیر را محاذی معسکر همایون گردانید. نو، در دروازه امیر علی شیر شتر خمار معسکر گردانید.

قلعه را پیشنهاد همت می ساخت و ملازمان مو کب همایون سپرها و چپر ها بر سر کشیده پای در میدان قتال و جدال می نهادند و به دست جلالت عقاب تیزیر < تیر > را از آشیان کمان به پرواز در آورده از مغز سردشمنان طعمه می دادند.

در آن اثنا، روزی امیر سید بدر که ماه تمام مردانگی بود، با فوجی از دلیران لشکر ظفر اثر جنگ پیش برده به نوک پیکان دل دوز جمعی را که بر زیر فصل به انداختن تیر و سنگ می پرداختند منہزم ساخت و از خندق اصلی گذشته پای تهور پیش نهاد تا به کنار خندق شیر حاجی که در میان خاک ریز است رسیده خواست که از آن خندق نیز بگذرد و به کمند شجاعت به برج شاه حسین بر آید. احمد مشتاق چون حال بدان منوال دید، جمعی از دلیران لشکر خود بیرون فرستاد تا به محاربت سید بدر قیام نمایند. یکی از ایشان ستانی در دست به سید بدر حمله نمود و سید نیز او را گرفته چنانش به پیش خود کشید که آن شخص به روی در افتاد. آن گاه بر سینه او نشسته خواست که به شمشیر قاطع سرش را جدا کند که ناگاه دیگری پیش آمده و نیزه ای حواله کرد. او هم چنان نشسته دست دراز کرد نیزه او را نیز گرفته به دست و سابق بکشید تا از پای در آمد و هر دورا کشته سرهای ایشان را به نظر خاقان فریدون فرسائید.

القصة بنا بر کمال متانت قلعة بلخ مدت محاصره به سه چهار ماه کشید و از شام تا بام نعره حاضر باش و بیدار باش از ایوان کیوان در گذشته بود و اکثر اوقات از بام تا شام نائرة قتال مشتعل بود و در آن لیالی تر کمانی مشهور به قراجار^۲ هر شب بر برج شاه حسین بر آمده در برابر دولت خانه دشنام می داد.^۳ آن حضرت شبی سه - چهار قدر انداز را مقرر فرمود که در برابر این برج نزدیک به یکدیگر ایستاده سپاه خون آشام به زه کمان گذارند و چون شب قراجار آغاز سب و شتم نماید گشاد دهند و این تدبیر موافق تقدیر افتاده تیر بر حلق او خورد.

۱- تکمیل به قیاس عبارت حبیب السیر ، عقابان تیر مرگ تائب را . . . ۲- حب . قر حرجی

۳- ضا، خاقان منصور و جمهور ملازمان ظفر نشان را دشنام می داد.

و شرح واقعه امداد سلطان محمود میرزا و سلطان احمد میرزا آن که در آن ایام که امیر مظفر در کنار آب^۱ از عبور لشکر ماوراءالنهر از آن آب مانع بود گاهی بعضی از مردمان او در کشتی نشسته در میان دریا می رفتند و از آن جانب نیز امیر محمد بر لاس پیش آمده در باب صلح و جنگ سخن می گفتند. روزی مهم بر آن امر قرار گرفت که از این طرف امیر مظفر بر لاس و از آن طرف امیر محمد بر لاس و امیر جهانگیر بر لاس بر کشتی نشسته بی واسطه گفت و شنود نمایند و اساس مصالحه را مؤکد سازند. در اثنای قیل و قال، ناگهان باد تندی در روزیدن آمد و بی اختیار کشتی امیر مظفر بر لاس را به طرف مخالفان برد. چنانچه هر چند ملاحان سعی نمودند سفینه را نگاه نتوانستند داشت. مردمان سلطان محمود میرزا که در کنار آب بودند سوراخ انداختند. امیر مظفر خود را در آب انداخت و روی به اردوی خویش آورد. مخالفان آغاز شیه کردند. مضرتی به وی نرسید^۲. و به وسیله اسبی که از آن جانب یکی از نوکرانش در آب افکند به ساحل نجات خرامید. اما جمعی از سرداران سپاه که در کشتی او بودند به دست لشکریان سلطان محمود میرزا

و در این اثنا به واسطه امداد ایام محاصره قحطی عظیم در اردوی همایون واقع شد و سپاهیان [را به جهت عدم وجدان قوت قوت پیکار منقود شده هر کس مجال یافت راه گریز پیش گرفت]^۳. چنانچه در ملازمت رکاب سلطان ظفر انتساب زیاده از دو هزار کس بیش نماند و بعد از وصول امیر مظفر بر لاس به اردوی انجم اقتباس فرمان واجب الاذعان صادر شد که امیر علیشیر به هرات رفته به قدر امکان از ولایت خراسان غله فراهم آورده به اردو فرستد. آن جناب حسب الامر موده دوسه هزار خروار غله حاصل ساخته و شتران احشام عرب را به کرایه گرفته به جانب بلخ روان ساخت.

۱ و ۲- منظور رود جیحون است. ۳- حب؛ هر تیر که در ترکش تدبیر داشتند انداختند هیچ یک از بیکنهای سهام اعادی به وی نرسید. ۴- پا؛ به جهت وجدان قوت به هر طرف و هر محل فرستاد و بعضی دیگر از سپاهیان از این راه، راه فرار پیش گرفتند.

در آن زمان که امیرعلیشیر در شهر بود، میرزا ابوالخیر که در سلك شاهزادگان تیموری انتظام داشت، یاغی شده از هرات گریخت. امیرعلی شیر او را تعاقب کرده به توفیق ربانی گرفت و در قلعه اختیارالدین در بند کرد.

در آن اوان که امیر مظفر از کنار آب آمویه بازگشت، سلطان احمد میرزا با لشکر سمرقند به سلطان محمود میرزا پیوست و هر دو برادر داعیه کردند که <به موافقت يك ديگر>^۱ از آب آمویه عبور نمایند و قدم در میدان قتال نهاده به اشتعال آتش عناد اقدام فرمایند. بعد از تحقیق این اخبار <سلطان حسین میرزا>^۱ توأحيان قمرمسیر به هرات فرستاد تا حکام و داروغگان را گویند که جنود آن- حدود را مجتمع ساخته فی الحال به موکب ظفرمال پیوندند و از آن جانب سلطان محمود میرزا چون دید که در کنار آب از سپاه ظفرمال کسی نماند، امیر ایوب را با هزار سوار جرار فرمود که از آب عبور نموده به معسکر ظفر اثر شیخون برد و او متوجه گشته با خود قرار داد که به پای جلادت از نهر مشتاقی بگذرد و به اردوی همایون در آمده دست به استعمال تیغ و تیر بر آورد. به حسب اتفاق، روزی به هنگام نماز دیگر^۲، خاقان عالی گهر بر باره کوه پیکر نشسته گرد مورچله^۳ برمی آمد، نظرش بر پل مشتاقی افتاده به تخریب آن امر فرمود.

* چون هندو ظلام بر لشکر ضیا غلبه کرده و به عنبر تر زلف و جعد بنقشه قام بیالود و مشاطه وار گیسوی عروس لیل و نهار تارتار گردانید، مجره بر این آبگون چرخ دولابی حمایسل سیم در بر افکند و جویهای شیر در میان سبزه زار فلك روان گردانید گشتی بر صحرای آبگون گردون عکس آینه های چین افتاده یا لوح زبرجد با حملهای نور بهم پیوسته است * امیر ایوب با آن هزار کس به کنار آن جوی رسیدند. چون دیدند که ویران است، خیالی که کرده بودند نتوانستند به ظهور

۱- از حمیب السیر ۲- نماز دیگر به معنای نماز مغرب است (رک، فرهنگ ناصری تحت عنوان «ایواره») ۳- نسخ، مرحلها

* تا ستاره بعد فقط در نسخه نو است و به جای آن در نسخه پاه چون شب رسید

آوردند و از همان جا سورن انداخته باز گردیدند. آن حضرت فوجی را به تکامیسی او مأمور نموده تا بعضی از پرتال و یراقش^۱ را باز گردانیدند. پس شاهزادگان از این خبر یافته با لشکر بلائنها آغاز گذشتن کردند.

پس چون سلطان حسین میرزا از حرکت اعدا و قوف یافت، صلاح در آن دانست که به کنار آب مرغاب شتابد و بعد از اجتماع جنود ظفر و رود عنان یکران به حرب مخالفان تابد و بدین عزیمت از ظاهر بلخ کوچ کرده از راه دره گز به سان و چهاریک خرامید و از آن جا نیز نهضت فرموده حدود فاریاب معسکر عسکر ظفر مآب گشت و میرزا ابوبکر در آن منزل رقم نسیان به حقوق تربیت سلطان حسین میرزا کشیده فرار نمود.

شهریار کامیاب از حدود فاریاب کوچ فرموده به گرماب در آمد و چنان معلوم شد که سلطان احمد میرزا و سلطان محمود میرزا از آب گذشته به ظاهر بلخ رفته اند. اما به خلاف تصور احمد مشتاق ابواب شهر را بر روی ایشان نگشوده و سلطان محمود و سلطان احمد از فتح آن بلده مأیوس شده به قصد دست برد از عقب موکب گردون-مراتب در حرکت آمده. بنا بر حزم^۲، آن حضرت ملازمان رکاب ظفر انتساب را حبه پوشانیده از گرماب به چیچکتو رفت و از آن جا منوجه سرپل تابان شد. در اثنای راه بدیع الزمان میرزا و امیر مغول^۳ بادو هزار سوار و پیاده از جانب هرات رسیدند. پس خاقان منصور از آب مرغاب عبور نموده کنار آب^۴ را معسکر ظفر مآب گردانید و در آن منزل، جنود ولایات مرو چاقی و بادغیس در حوالی اردو مجتمع گشته به اردوی همایون پیوستند و مقارن وصول همایون به کنار آب، هر روز فوج فوج از عساکر ولایات خراسان با حکام و سرداران به پایه سریر خلافت مصیر می رسیدند

۱- یاه اسباب و یراقش - حبه، پرتلهای سیاهش. کلمه پرتال به معنای اسباب و اثاثه است. این کلمه اکنون در آذربایجان به صورت پالتار معمول است برای بافتنی هائی از جنس پنبه یا پشم یا مطلق در جاجیم و گلیم و بالاپوش و رخت خواب. ۲- حبه، لاجرم ۳- یاه، امیر معقول ۴- حبه، فراز پشته های کنار آب

و زبان به دعا و ثنا می گشودند و آن حضرت ایشان را مہیای جنگ و پیکار می گردانید.

و از آن جانب سلطان احمد میرزا و سلطان محمود میرزا چون به منزل گرماب رسیدند و از اجتماع لشکر ظفر اثر مطلع گردیدند، و همی عظیم برضما پیرایشان استیلا یافت. و هم مقارن آن احوال از جانب ماوراءالنہر خبر آمد کہ میرزا ابابکر کہ از موکب ہمایون طریق فرار گزیده بود، چون بہ بدخشان رسیدہ سپاہی مجتمع ساختہ و تسخیر حصار شادمان را پیشنهاد ہمت گردانیدہ است. بنا بر آن، برادران از تگاہیشی لشکر ظفر نشان پشیمان شدہ عنان از معرکہ قتال گردانیدہ بہ طرف ماوراءالنہر روانہ شدند و حدیث مراجعت ایشان نیز نزد آن حضرت بہ صحت پیوستہ امیر مظفر برلاس را با سپاہ کواکب اساس بہ تعاقب اعدا مأمور ساخت.

امیر مظفر بہ موجب فرمودہ عمل نمودہ تا ظاہر بلخ عنان نکشید و اگر چہ بہ سلطان احمد و سلطان محمود نرسید، اما اسباب بعضی از لشکریان را متصرف شد. آن گاہ ایلچی نزد احمد مشتاق فرستاد و او را نصیحت کرد کہ زیادہ از این راہ خلاف و نفاق نیماید و بہ جادہ مستقیم وفاق و اتفاق آید. بنا بر آن کہ احمد مشتاق نیز از آن عناد و استکبار نادم بود، جواب داد کہ غرض من از اظہار این جسارت و جرأت این بود کہ بر ضمیر منیر ہمایون واضح باشد کہ از دست من کاری می آید و امیر عبد الخالق نمی تواند کہ بہ مکر و تزویر مرا در قید بلا اندازد. آن گاہ بن الجانین عہد و پیمان در میان آمدہ احمد مشتاق بلخ را بہ امیر مظفر سپردہ روی توجہ بہ جانب اردوی ہمایون آوردہ باتیغ و کفن بہ آستان خلافت آشیان آمد. سلطان حسین میرزا از غایت کرم جیلی و عاطفت غریزی، قلم عفو و بخشش بر جرایم او کشیدہ و از جامہ خانہ ترحم و بخشایش خلعت انعام و احسان بر قامت قابلیتش پوشانیدہ بہ مراتب عالیہ اش برسانید.

و چون خاطر سلطان حسین میرزا از تسخیر بلخ فراغت یافت، حکومت آن

مملکت را به میرزا بایقرا داد. آن جناب به آن دیار نهضت نموده امیر مظفر برلاس به آستان آسمان اساس باز آمده بعد از چند گاه از دار فنا به عالم بقا انتقال نمود. در خلال این احوال، امیر محمد برندق برلاس به اتفاق امیر جها نگیر برلاس از سلطان محمود میرزا روی گردان شده به هرات خرامیدند و ملحوظ عین رضایت خاقان منصور^۱ گردیدند. امیر محمد منصب امیر الامرائی یافته در دیوان مقدم بر جمیع امرا مهرزد. و هم در این سال، سلطان حسین میرزا، خانم بیگم^۲ بنت سلطان ابوسعید میرزا را که والده اش رقیه سلطان بیگم بنت میرزا اعلاء الدوله بود. در سلك ازدواج بدیع الزمان میرزا در آورد.

[و در شهر سنه ثمان و سبعین و ثمانمائه خواجه افضل الدین محمد که از وزیرزادگان کرمان بود و در زمان سلطان ابوسعید به لوازم منصب استیفا قیام می نمود وزیر شد. به اتفاق خواجه نظام الملک^۳ سخنان از بابت تصرف خواجه محمد به عرض خاقان کشور گیر رسانیدند و آن کلمات مؤثر افتاده خواجه محمد مؤاخذ گشت و هم در آن ایام سلطان حسین میرزا به پرسش آن قضیه پرداخت. خواجه نظام الملک و خواجه افضل در پای سریر سپهر مقدار به یک بار با خواجه محمد در مقام تقریر بر آمده آغاز قیل و قال محاسبه نمودند. پادشاه عدالت پناه فرمود که طریقه انصاف آن است که یک به یک با او سخن کنید و به اتفاق تغلب نورزید. و خواجه محمد بر خاست و زانورده، در آن مجلس جرمی بر خواجه ثابت نشد و فرمان سلطان حسین میرزا به اطلاق او صدور یافته چنان مقرر شد که شصت هزار دینار کپکی به رسم شکرانه جواب گوید و در مهمات دیوان مدخلی ننماید.]^۴

۱- خاقان منصور تعبیر صاحب حبیب السیر است از مخدوم خود سلطان حسین میرزا، مؤلف احسن - التواریخ این تعبیر را عیناً مانند سایر مطالب و عبارات حبیب السیر اقتباس کرده است. ۲- حد نسخ، خانم سلطان بیگم.

۳- نو، چشم (؟) خواجه نظام الملک ۴- نوقط. در حبیب السیر چنین آمده، سلطان دستور داد که شصت هزار دینار کپکی به رسم شکرانه جواب گوید و به شرکت محمد علی آنکه پروانچی بوده در - مهمات دیوانی مدخل ننماید.»

و چون میرزا ابابکر در منزل فاریاب، از رکاب ظفر انساب تخلف جست، به حدود حصار شادمان شتافته متعرض عرض و مال متوطنان آن ولایت گشت و بعد از مراجعت سلطان محمود میرزا تاب مقاومت نیاورده پناه به کوهستان بدخشان برد.

قضایائی که در سنه احدی و ثمانین و ثمانماه واقع شده

و محاربه نمودن سلطان محمد پادشاه روم با قراغدان پادشاه فرنگ

چون در فروردین تمامی روی زمین از کثرت ألوان ریاحین منقش گردید و ریاض از غایت طراوت و نضارت تازه و خندان شد و حیاض بعد از تشنگی سیراب و گشاده عنان، گلها در افشان و بلبلان برخوان گلستان ثناخوان و پیران از استنشاق روائح گلها تازه و نوجوان گشت.

شعر

قمری ز سر سرو سراینده به بستان

بلبل ز فغان در چمن انداخته غوغا

گل جلوه کنان هر طرف از حسن و لطافت

خوبان چمن در رخ او واله و شیدا

نقاش بهار از قلم صنع رقم زد

از غنچه گل صورت این گنبد خضرا

در چنین فصلی، سلطان محمد پادشاه روم بالشکر زیاده از قطرات باران متوجه دفع والی پرتغیان قراغدان گردید. رایات خورشید آیات چون آفتاب [جهان گرد به حرکت در آمد و به تسخیر بلاد] و قلع و قمع کفره فجرة قراغدان سعی تمامه و جهد مالا کلام به تقدیم رسانیده آن بلاد را از خبث وجود ایشان پاک گردانند

۱- نو: جهانگیر به حرکت طبیعی به تسخیر بلاد قسریں روی نهاد.

از نهر تونه عبور نموده کوچ بر کوچ متوجه مخالفان گشت^۱. مردمان آن دیار از بیم جان پناه به کوهستانها و بیشهها بردند.

نظم

بیابان نشینان ز بیم گزند
دلیران ساحل هراسان ز جنگ
امیران شهری ز آشوب دهر
رعایا هراسان ز بیم خراج
گرفتند منزل به کوه بلند
به دریانهادند رو چون نهنگ
ببستند از بیم درهسای شهر
بدونیک در کار خود بی علاج

حاکم قرا بغدان تمامی مملکت خود را که در سر راه سلطان بود آتش زد چنانچه در آن جا از غله و گیاه اثر نگذاشت.

بیت

هر که آتش زند به خانه خویش
وان که جوید خراب منزل خود
خانه دیگران به باد دهد
شومیش عالمی فساد دهد

چون لشکر سلطان بدان مقام رسید، به واسطه ضیق معاش مشقت بسیار کشیدند. اما سلطان حکم کرده بود که [کشتیهای بی قیاس پر از غله و اجناس ماکول از اسکندر بغازی از قرا دنگیز به طرف آب تونه بر سر راه]^۲ لشکر آورند. بنا بر آن شدت جوع بر طرف شد. سلطان را گذار بر جائی مهلك افتاد که در اطراف آن دیار، در آیینة وهم و خیال بجز چهره غول و دیو معاینه نگشتی و در لوح محفوظ دانش یعنی آیینة ضمیر قطع بیشه و پشته آن صورت نبستی.

نظم

مجال پشته او دیده را نشد مقدور
چو خواست شیر که بیند نهایتش به عیان
مضیق بیشه او وهم را نداد گذر
زیوستش به عرب باد باز برد خبر

۲- پاه کشتیهای فراوان از غله و دان از اسکندره

۱- جمالات از هم گسیخته به نظر می آید.

به طرف آب تونه بر سر لشکر آورند.

سموم او پرسیمرغ را بسوخت چنانک شد از پریدن <محر و م؟> تا گه محشر^۱
 و لشکر سلطان چندان که در آن بلاد سیر نمودند اصلا کسی به دست نیفتاد.
 زیرا که سپاه و رعایا به نوعی جلاء وطن کرده بودند که به هیچ وجه از نوع بشر،
 از جهت تفحص اخبار خیر و شر، در هیچ منزل آشکارا نمی شد.
 روزی بدرقه لشکر راه را گم کرده سلطان از غایت سرگشتگی به قتل آن
 بدرقه فرمان داد. قضا را غافل بر سر مخالفان رسیدند و حاکم قرا بغدان جمیع
 مردمان خود را در میان درختان در آورده بود و خندقهای عمیق کنده و از
 چوب حصار استواری بر افراخته عرابه های پراز توپ و ضرب زنگ در پیش خود
 گذاشته.

شعر

ز سنگ و چوب سوری کرده بنیاد فرو بسته ره آمد شد باد
 تفکر هوشمندان را در این راه به گرد آن صبا گردیده گمراه
 چون عسا کر ظفر قرین به آن کفار لعین حمله نمودند، آن کفار بدسگال
 به یک بار توپ و تفنگ و ضرب زنگ را بر سپاه روم ریختند و روی هوا را چون دل
 سیاه خود تیره و تاریک ساختند.

بیت

رساندند کفار آن سرزمین صدای فرنگی به چرخ برین
 ز دود تفک ابر کین قطره بار ولی قطره های سراسر شرار
 و چون قرار گاه محل توپ و تفنگ کفار فجار به وادی مرتفع افتاده بود
 اکثر گلوله توپ و تفنگ و تیر بر اعلام و رماح رومیان خورده اصلا بر سواران مضرت
 نرسانید. بنا بر این، سلطان به نفس نفیس خود بر ایشان حمله نموده بنا بر آن، امرای
 درگاه و پاشایان عالی جاده و باقی سپاه، از روی خشم و کین، بر آن مشرکان لعین جلو

۱- دو بیت آخر فقط در نسخه نو است و کلمه ای در آن نمانده مانده.

ریختند و ینگ چریان نیز معرکهٔ حرب را از شر اتوپ و تفنگ گرم ساختند. مهرهٔ تفنگ هر پیغامی که می آورد، چون راز در دل می نشست و ناوک آب دارد در گلشن جان نهال فولاد می کاشت و خدنگ دل نواز با مردمک چشم راز می گفت. پس احمد پاشای گدوک و محمود آقای سپهسالار ینگ چری خود را به حصار چوب رسانیده آن تخته ها را کردند. بنا بر آن، کافران نیز ناچار روی به روی درآمده دست به قبضهٔ سیوف و رماح برده دل بر هلاک نهاده بنیاد قتال و جدال کردند و مردانه وار می کوشیدند و از جام حسام جرعهٔ مرگ می نوشیدند و از لوامع سنان آتش فشان رومیان [زبانهای نیران در پیشهٔ ابدان کفار بر گشته روزگار افتاد و بر مثال^۱] بیشتر فساد از نوک خنجر بر حنجرهٔ کفار [و از عروق شریانی آن قوم اشرار^۲] فوارهٔ دماء سیلان گرفت. [پیکان خدنگ صخره شکاف به چشم بادام شکل به سان پسته در مغز می گشت.]^۳

چون از معرکهٔ قتال، حصار چوبین از میان برخاسته بود، بنا بر آن، رومیان با ایشان مخلوط گشته فرقه فرقه آن قوم بدر روز را به تیغ دودم به سرحد عدم فرستادند و آن روز از صباح تا بین الصلوتین نائرهٔ حرب و ضرب اشتعال داشت و از آسمان به جای باران تفنگ و تیر می بارید. آخر الامر حاکم قرا بغدان طریق فرار پیش گرفته سپاه روم وی را تعاقب کرده اموال بسیار و اسیر بی شمار گرفتند و سلطان مدت دو ماه از دنبال آن کافر گمراه در گرد مملکت قرا بغدان سیر می نمود و چون زمستان نزدیک رسید، سلطان مراجعت نموده سپاه را رخصت معاودت ارزانی فرمود. **

و در این اثنا از سرحد کفار انکروس از نزد علی بیگ میخال اوغلی که حاکم سمندره بود قاصد رسید که پادشاه انکروس در کنار آب تونه در ملتقای آب موره

۱- فقط در نسخهٔ نو، به همین علت تصحیح آن دقیقاً میسر نشد.

۲- فقط در نسخهٔ نو

که معروف به قلعه بلوجه^۱ است دو قلعه از چوب بنا کرده است. بنا بر آن، سلطان عالی‌شان متوجه آن دیار گردید و در اندک مدتی آن قلعه‌ها را مسخر ساخته باز به جانب ادرنه معاودت نمود. **

وقایع سنه اثنی وثمانین وثمانمائه

قضایائی که در بلاد روم واقع شده

هم در این سال، سلطان محمد پادشاه روم سلیمان پاشا را بالشکر بسیار به تاخت ولایت اینه بختی ارسال نمود و کفار آن دیار بعد از جنگ بسیار بر رومیان غالب آمدند و سلیمان پاشا مغلوب گشته مغلوک و پریشان به استنبول معاودت نمود. **

هم در این سال، سلطان محمد میخال اوغلی علی بیگ* و عیسی بیگ و حسن بیگ و بالی بیگ ملقوج اوغلی را با سی هزار سوار جرار فرستاد که از راه مملکت افلاق به ولایت انکروس لعین روند و آن بلاد را غارت نمایند.

چون ایشان حسب فرمان به ولایت انکروس در آمدند و به تخریب و غارت آن ولایت شروع نمودند، در آن ولا، قرال انکروس بیابان یزرگ آن جانب را مضبوط ساخته به واسطه عدم سپاه در مقام مقاومت با سپاه اسلام در نیامد. بنا بر آن، امرای عظام روی به کسب و غنایم آوردند و بنا بر کسب و غنیمت امرای قرال انکروس با سپاه بسیار از اهل ضلال پیش سپاه اسلام را گرفته آن سپهداران بنا بر عده الفت و اتفاق بایکدیگر اتفاق ننموده نایستادند و عیسی بیگ که در طور دلاوری بر همگان خود را مقدم می‌پنداشت و به حسب جاه و جلالت نیز خود را بر همه مقدم می‌داشت، در مقام مقاومت با قرال ایستاد و خبر قتال کفار را به سایر امرای نامدار بر سبیل استمداد فرستاد و به حسب اتفاق محل جنگاهم مقتضی عساکر اسلام نبود.

۱- نو، قویلوچه. - ماتپاس کورون پس از تصرف شاباس (در ترکی: بوگوردن Bugurdler) در نزدیک سمندریه چند قلعه چوبی ساخت. به نظر می‌آید «بلوجه» صورت غلطی باشد از منجیکا Omoljica محل بنای قلاع مذکور. * تاستاره بعد فقط در نسخه پ